



بصیرت مطهر

بصیرت یکم:

روح انقلابی اسلام

امر به معروف و نهی از منکر

(گزیده ای از آثار شهید مطهری)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بصیرت مطہر

بصیرت یکم:

روح انقلاب اسلام

فهرست مطالب

مقدمه.....	۴
تضمین حکومت صالحان	۶
پیام حضرت امام خامنه‌ای <small>(دامت برکاته)</small> به نخستین اجلاس پژوهشی امربه معروف و نهی از منکر:	۶
۱. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر.....	۸
۱-۱. یکی از اصول عملی اسلام	۸
۱-۲. اصلی است که ضامن بقای اسلام است	۸
۱-۳. شهادت امام حسین <small>(ع)</small> برای امر به معروف و نهی از منکر بود ..	۹
۱-۴. امر به معروف و نهی از منکر در قرآن	۱۰
۱-۴-۱. بدبختی ملل گذشته	۱۰
۱-۴-۲. وجود آمرین به معروف و ناهیان از منکر، شرط رسیدن به رستگاری	۱۱
۳-۴-۱. اتحاد: مبدأ همه خیرها؛ تفزق: پلیدترین و زشت‌ترین منکرات	۱۲
۳-۴-۱. بهترین امت	۱۳
۳-۴-۵. لازم و ملزوم بودن دستورات الهی	۱۴
۵-۱. مقام امر به معروف و نهی از منکر در اسلام	۱۵
۶-۱. پیشینه تاریخی امر به معروف و نهی از منکر	۱۸
۶-۱-۱. دایره حسیه	۱۸
۶-۲-۱. دو کتاب مهم	۲۱
۶-۳-۱. امر به معروف، خارج از دایره احتساب	۲۳
۲. تعریف و معنی امر به معروف و نهی از منکر.....	۲۶
۲-۱. هر کار خیر؛ هر کار شر	۲۶
۲-۲. توسعه معنای معروف و منکر	۲۷

۴۷..... ۴.۴. امر به معروف و لفظی و عملی	۲۸..... ۲-۳. اصل فراموش شده
۴۹..... ۴.۵. چند نمونه از امر به معروف های غلط	۲۸..... ۲-۳-۱. چرا فراموش شد
۴۹..... ۴.۵.۱. آیا تو مسلمانی	۲۹..... ۲.۳.۲. وضع امر به معروف در دوره های اخیر
۵۱..... ۴-۵-۲. سر بریده و دنیای فانی	۳۲..... ۱.۳. امر به معروف و نهی از منکر وظیفه انسانی است
۵۲..... ۴-۵-۳. نگذاشت درس بخوانم	۳۲..... ۳.۱. افترای برخی مستشرقین
۵۴..... ۴.۵.۴. دشمن دوست و دوست دشمن	۳۳..... ۳.۲. دو نوع مسئولیت انسان در معارف اسلامی
۵۶..... ۴.۶. عمل صالح و تقوا، بهترین امر به معروف	۳۳..... ۳.۲.۱. مسئولیت فرد از نظر شخص خود
۶۴..... ۵. شرایط اجرای امر به معروف و نهی از منکر	۳۴..... ۳.۲.۲. مسئولیت فرد از نظر اجتماع
۶۴..... ۵.۱. بصیرت در دین (آگاهی و بصیرت)	۳۸..... ۳.۳. «تعاون»، توصیه اجرایی اصل امر به معروف است
۶۶..... ۵.۲. بصیرت در عمل	۴۲..... ۴. مراحل و اقسام امر به معروف و نهی از منکر
۶۶..... ۵.۲.۱. احتمال ضرر	۴۲..... ۴-۱. مرحله هجر و اعراض
۷۷..... ۵-۲-۲. احتمال اثر (فکر و منطق)	۴۲..... ۴-۱-۱. نهی اعراض
۸۰..... ۵.۳. شرط قدرت	۴۴..... ۴-۱-۲. اعراض مصونیت
۸۱..... ۵.۳.۱. يك اشتباه بزرگ	۴۵..... ۴-۲. مرحله زبان
۸۲..... ۵.۳.۲. مثال: مسأله «ولایت از قبل جائز»	۴۵..... ۴-۳. مرحله عمل

مقدمه

امربه معروف و نهی از منکر که طبق فرمایش امام باقر^{علیه السلام}: «فریضه بزرگی است که اقامه واجبات دیگر نیز در گرو عمل به آن است. امنیت راهها در سایه آن حاصل می شود، کسبها در سایه آن حلال می گردند... و سبب عمران و آبادانی زمین می شود...» واجبی است که با وجود تأکیدات بسیار زیاد بر آن (به ویژه در سال های اخیر) هنوز آن گونه که باید فراگیر نشده و به آن عمل نمی شود. از طرفی برای عمل به این فریضه مهم باید اهمیت آن درک شده و دانش آن دانسته شود.

در این راستا طبق فرموده حضرت امام خامنه ای مدظله العالی یکی از بهترین مطالب، آثار شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه است. ایشان فرموده اند: «شهید مطهری است که با دانش خود، با فکر عمیق و نیرومند خود، ابعادی از مسائل اسلامی را در بخش های مختلف حلاجی کرد، بررسی کرد، روشن کرد و در خلال ده ها کتاب با ارزش، این ها را در اختیار ما قرار داد. وقتی محاسبه می کنیم، هر کدام از این بخش های را که شهید مطهری به آن وارد شده است و بررسی عمیق و عالمانه کرده است و در اختیار ما گذاشته است، چراغی است که این مرد بزرگ در ذهن ما و در دل ما روشن کرده است».^۱

به همین دلیل بر آن شدیم تا خلاصه ای از مطالب مربوط به این فریضه بزرگ را از میان آثار شهید مطهری انتخاب و تدوین نماییم و به صورت موجز در اختیار شما گرامیان قرار دهیم.

با مطالعه آثار استاد شهید مشخص شد که در موضوع امر به معروف و نهی از منکر در دو کتاب ایشان مطالب منسجمی آمده است که این نوشتار تدوین تلفیقی از آن دو اثر است. در پایان هر مطلب خلاصه شده نشانی کتابی که متن از آن برداشت شده است، آمده است.

یکی از ویژگی‌های این تدوین اضافه کردن نشانی دقیق آیات و روایات و ترجمه آن‌ها به متن اصلی است که کمک بسیار خوبی برای تفهیم بهتر مطالب است.

علاوه بر آن در کنار هر صفحه فضایی برای نوشتن یادداشت قرار داده شده است تا ضمن مطالعه و شرکت در جلسات و همفکری در موضوعات، متریبان گرامی بتوانند مطالب مفیدی را که به نظرشان می‌رسد در کنار متن اصلی یادداشت کرده و از آن بهره ببرند.

این نوشتار اولین شماره از مجموعه «بصیرت مطهر» است که از میان آثار شهید مطهری برای آموزش‌های عقیدتی سیاسی توسط ما تدوین گردیده است. ان شاء الله این مسیر ادامه یافته و در آینده کتاب‌های مختصر دیگری را در موضوعات مورد نیاز به زیور طبع خواهیم آراست.

آرزو مندیم خداوند همه ما را بصیر در دین قرار داده و در عمل به دستورات الهی یاری نماید تا بتوانیم زمینه ساز ظهور منجی عالم بشریت حضرت حجت بن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفدا باشیم.

تضمین حکومت صالحان

پیام حضرت امام خامنه‌ای دامت‌الرحمة به نخستین اجلاس پژوهشی امر به معروف و نهی از منکر:

«هرچند فریضه امر به معروف و نهی از منکر یکی از بزرگ‌ترین واجبات اسلامی است و توصیه به آن در قرآن و گفتارهای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر مؤمنان و دیگر امامان؛ دارای لحنی کم‌نظیر و تکان‌دهنده است، ولی اگر کسی از این همه چشم‌پوشی کند و تنها به ندای خرد انسانی گوش بسپرد، باز هم بی‌شک این عمل سازنده را فریضه و تکلیف خواهد شمرد. به نیکی خواندن و از بدی برحذر داشتن را کدام خردِ سالم، ستایش نمی‌کند؟ و کدام انسان خیرخواه و حسّاس، از آن روی می‌گرداند؟

هنگامی که به این وظیفه عمل شود، به تعداد آمران و ناهیان، دعوت به خیر در میان مردم صورت می‌گیرد، و بی‌گمان لبیک‌گویان به این دعوت نیز کم نخواهند بود. این فراخوانی، به‌گمان زیاد بر خود داعیان نیز نشانه نیک بر جای می‌گذارد و از دو سوره صلاح را هموار می‌سازد. کار نیکی که مخاطب خود را به آن امر می‌کنیم و رفتار زشتی که وی را از آن برحذر می‌داریم، هرچه بزرگ‌تر و تأثیر اجتماعی یا فردی آن ژرف‌تر و ماندگارتر باشد، امر به معروف و نهی از منکر ما ارزشمندتر است و چنین است که عمل به این وظیفه، تضمین‌کننده دوام و استحکام حکومت صالحان است، و رهاکردن و به فراموشی سپردن آن، زمینه‌ساز سلطه اشرار و نابکاران».

(۱۳۷۹ / ۰۸ / ۲۳)

فهرست مبحث اول:



۱. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

۱-۱. یکی از اصول عملی اسلام

امر به معروف و نهی از منکر یکی از اصول عملی اسلام است و چون اصلی است که در خود قرآن مجید با صراحت و تأکید آمده و بعد در اخبار نبوی و آثار ائمه طاهرين درباره آن بسیار سخن گفته شده و بعد هم بزرگان و علمای دین در همهٔ قرن‌ها، دوره به دوره و طبقه به طبقه، دربارهٔ این اصل و اهمیت آن سخن‌ها گفته و مطالبی نوشته‌اند، در میان علمای اسلامی زیاد مورد بحث قرار گرفته و بیش از هر جا در کتب فقهیه مورد بحث و گفتگو و تحقیق قرار گرفته است.

۱-۲. اصلی است که ضامن بقای اسلام است

امر به معروف و نهی از منکر یگانه اصلی است که ضامن بقای اسلام است؛ به اصطلاح، علت مُبْقِیَه است. در اصل اگر این اصل نباشد، اسلامی نیست. رسیدگی کردن دائم به وضع مسلمین است. آیا يك کارخانه بدون بازرسی و رسیدگی دائمی مهندسين متخصص که ببینند چه وضعی دارد، قابل بقاست؟ اصلاً آیا ممکن است يك سازمان همین‌طور به حال خود باشد، هیچ درباره‌اش فکر نکنیم و در

امر به معروف و
نهی از منکر یگانه
اصلی است که ضامن
بقای اسلام است؛
به اصطلاح، علت
مُبقیه است. در اصل
اگر این اصل نباشد،
اسلامی نیست.

عین حال به کار خود ادامه دهد؟ ابداً. جامعه هم چنین است. يك جامعه اسلامی این طور است بلکه صد درجه برتر و بالاتر. شما کدام انسان را پیدا می‌کنید که از پزشك بی‌نیاز باشد؟ یا انسان باید خودش پزشك بدن خود باشد یا باید دیگران پزشك باشند و او را معالجه کنند: انسان همیشه انواع پزشك‌ها را در نظر می‌گیرد برای آن‌که اندامش را تحت نظر بگیرند، ببینند در چه وضعی است. آن وقت جامعه نظارت و بررسی نمی‌خواهد؟! جامعه رسیدگی نمی‌خواهد؟! آیا چنین چیزی امکان دارد؟! ابداً.

۳-۱. شهادت امام حسین علیه السلام برای امر به معروف و نهی از منکر بود

حسین بن علی علیه السلام در راه امر به معروف و نهی از منکر یعنی در راه اساسی‌ترین اصلی که ضامن بقای اجتماع اسلامی است کشته شد؛ در راه آن اصلی که اگر نباشد، دنبالش متلاشی شدن است، دنبالش تفرّق است، دنبالش تفکّک و از میان رفتن و گندیدن پیکر اجتماع است. بله، این اصل این مقدار ارزش دارد. آیات قرآن در این زمینه بسیار زیاد است. قرآن کریم بعضی از جوامع گذشته را که یاد می‌کند و می‌گوید این‌ها متلاشی و هلاک شدند، تباه و منقرض شدند، می‌فرماید: به موجب این‌که

در آن‌ها نیروی اصلاح نبود، نیروی امر به معروف و نهی از منکر نبود، حس امر به معروف و نهی از منکر در میان این مردم زنده نبود.

۴-۱. امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

اگر تنها به قرآن مراجعه کنیم و به احادیث نبوی و ائمه اطهار توجهی نکنیم، به فقه اسلام که از صدر اسلام یکی از کتاب‌های فقهی، یکی از ابواب فقهی «باب الامر بالمعروف والنهي عن المنکر» است. مراجعه نکنیم، فقط خود قرآن را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که این موضوع در این کتاب مقدس آسمانی چقدر تکرار شده است.

۱-۴-۱. بدبختی ملل گذشته

[قرآن به اندازه زیادی] بدبختی ملل گذشته را مستند می‌کند به این که امر به معروف و نهی از منکر نداشته‌اند: «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ» (هود: ۱۱۶) چرا در نسل‌های گذشته يك عده مردم صاحب مایه (مایه عقلی، فکری، روحی) نبودند که با فسادها مبارزه کنند تا در نتیجه این ملت‌ها در اثر فسادها تباه نشوند، منقرض و هلاک نشوند؟ درباره قوم دیگر می‌فرماید: «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (مائده: ۷۹) این‌ها بدبخت

و بیچاره شدند، به هلاکت رسیدند، از میان رفتند، چرا؟ چون نهی از منکر نمی کردند، با فساد مبارزه نمی کردند و بسیار بد می کردند.

۲-۴-۱. وجود آمرین به معروف و ناهیان از منکر، شرط رسیدن به رستگاری

خطاب به مسلمانان می فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۱۰۴) باید در میان شما یک امت، یک جمعیت

کارش امر به معروف و نهی از منکر باشد. [این معنی در صورتی است که] «مِنْ» را «مِن» تبعیضی بگیریم. اگر طور دیگر تفسیر کنیم معنایش این است: از شما امت چنین امتی باید ساخته شود، یعنی همه شما باید چنین امتی باشید (امر به معروف و نهی از منکر کنید). هر دو تفسیر درست است و با هم منافات ندارند، چون امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است برای همه مردم و وظیفه خاصی است برای یک طبقه معین که از حد عامه مردم بیرون است. باید از

میان شما چنین جمعیتی باشد یا باید شما امت چنین امتی باشید که کارتان دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر باشد. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» تنها چنین امتی که در میان آن ها دعوت به خیر،

تنها امتی که در میان
آن ها امر به معروف و
نهی از منکر وجود دارد
می تواند رستگار، سرفراز،
سعادتمند و مستقل باشد

امربه معروف و نهی ازمنکر وجود دارد می تواند رستگار، سرفراز، سعادتمند و مستقل باشد، صلاح و رستگاری داشته باشد.

۳-۴-۱. اتحاد: مبدأ همه خیرها؛ تفرّق: پلیدترین و زشت ترین منکرات

در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران آیات مربوط به امر به معروف و نهی ازمنکر زیاد است. آیه ای که خواندم، بعد از این آیه است: «وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» مردم را دعوت به اتحاد و از تفرقه نهی می کند و پرهیز می دهد: «بپرهیزید ای مسلمانان از این که در میان شما تفرقه و اختلاف وجود داشته باشد؛ کوشش کنید اختلافاتی که به وجود آمده است حل کنید، اختلافات را کمتر کنید، دائماً شکاف ها را زیاد نکنید». از این شکاف ها که روزبه روز بیشتر می شود چه کسی استفاده می برد؟ آیا غیر از دشمن اسلام کس دیگری استفاده می برد؟ آیا دشمن از ما چه می خواهد؟ غیر از این می خواهد که ما به نام های مختلف مذهبی و فرقه ای دائماً به جان یکدیگر بیفتیم، یکدیگر را فحش بدهیم؟! قرآن می گوید از تفرقه بپرهیزید. بعد می فرماید: «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ». مثل این که در این جا منظور قرآن از «خیر» بیشتر همان اتحاد است. یعنی در میان شما باید جمعیتی باشد که همیشه مسلمین را دعوت به وحدت و اتحاد کنند، با تفرقه ها و افتراق هایی که میان مسلمین هست مبارزه کنند و بجنگند. بعد می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا» (آل عمران: ۱۰۵) مانند

جمعیت‌هایی که متفرق و مختلف شدند، دسته دسته و فرقه فرقه شدند نباشید. آیا این عجیب نیست که در میان دو آیه که هر دو دعوت به اتحاد و پرهیز از تفرق است، این آیه می‌آید: «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (آل عمران: ۱۰۴) این کأته درست می‌رساند که قرآن در میان خیرها، حسن تفاهم و وحدت و اتفاق میان مسلمین را خیری که مادر و مبدأ همه خیرهاست می‌داند و در میان منکرات و زشتی‌ها و پلیدی‌ها، آن که را از همه پلیدتر و زشت‌تر و بدتر می‌داند اختلاف و تفرق است به هر نام و عنوانی.

۴-۴-۱. بهترین امت

آیه دیگری فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» مسلمانان! شما بهترین امتی هستید که به نفع بشریت ظهور کرده‌اید، یعنی ملتی بهتر از شما به نفع بشریت ظهور نکرده است، چرا؟ به موجب چه خاصیتی؟ «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۱۰) به دلیل آن که شما امر به معروف و ناهی از منکر هستید. از همین جا به قول منطقیین به عکس نقیض باید بفهمیم: پس ما، امت اسلام و بهترین امت‌ها برای بشر نیستیم چون ما امر به معروف و ناهی از

ما، امت اسلام و بهترین امت‌ها برای بشر نیستیم چون ما امر به معروف و ناهی از منکر نیستیم. در نتیجه نمی‌توانیم ادعای شرف و بزرگی کنیم، نمی‌توانیم افتخاری داشته باشیم، اسلام ما اسلام واقعی نیست.

منکر نیستیم. در نتیجه نمی توانیم ادعای شرف و بزرگی کنیم، نمی توانیم افتخاری داشته باشیم، اسلام ما اسلام واقعی نیست.

۵-۴-۱. لازم و ملزوم بودن دستورات الهی

انسان وقتی که به توصیه ها و بیان ها رجوع می کند در آثار مقدس دینی آن همه فواید و آثاری که برای این اصل مقدس ذکر شده، به عنوان مثال می بیند در قرآن کریم می فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». (توبه:

(۷۱)

«مردان مؤمن و زنان مؤمنه دوستان یکدیگرند و بین آن ها رابطه و صله موَدّت و عواطف محبت آمیز حکم فرماست، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، نماز را بپا می دارند، زکات را ادا می نمایند، خدا و پیغمبر را اطاعت می کنند. این ها هستند که البته رحمت الهی شامل حال شان می شود. خداوند غالب و حکیم است».

در این آیه کریمه قسمت هایی به طور علت و معلول و سبب و مسبب مترتب بر یکدیگر ذکر شده است: لازمه ایمان حقیقی و واقعی - نه ایمان تقلیدی و تلقینی - رابطه و داد و علاقه به سرنوشت یکدیگر

است. و لازمه این محبت و علاقه امر به معروف و نهی از منکر است. لازمه امر به معروف و نهی از منکر قیام بندگان است به وظیفه عبادت و خضوع نسبت به پروردگار یعنی نماز، و قیام به وظیفه کمک و دستگیری از فقرا یعنی زکات، و بالاخره لازمه امر به معروف و نهی از منکر اطاعت خدا و رسول و زنده شدن همه دستورهای دینی است. لازمه همه این‌ها این است که رحمت‌های بی‌پایان خداوند قادر غالب که کارهای خود را بر سنت حکیمانه اجرا می‌کند، شامل حال می‌گردد.

۱-۵. مقام امر به معروف و نهی از منکر در اسلام

شما اگر می‌خواهید بفهمید که مقام امر به معروف و نهی از منکر در اسلام چیست، این روایتی را که در کافی است و از روایات بسیار معروف و قطعی و مسلم ماست و در تمام کتب فقهی و حدیثی معتبر آمده است و مفصل‌ترین حدیث در این باب است مطالعه کنید. من قسمت‌هایی از آن را برای شما می‌خوانم، چون همه‌اش مفصل است. يك قسمتش که اول حدیث هم هست این است که فرمود: در آخر الزمان، مردم ریاکاری پیدا می‌شوند که دائماً آیه قرآن و دعا می‌خوانند «وَيَتَنَسَّكُونَ» اظهار مقدس‌مآبی می‌کنند «حُدُثَاءُ سُفَهَاةٌ» يك مردم تازه به دوران رسیده احمق هم هستند. تنها چیزی که این مقدس‌مآب‌ها به آن اعتنا ندارند، امر به معروف و نهی از منکر است. «لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيًا عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ» این‌ها تا مطمئن نشوند که

امام باقر^{علیه السلام} فرمود:

«أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ
بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ»

امربه معروف و

نهی ازمنکر فریضه بزرگی

است که سایر فرایض به

وسیله آن بپا می شود.

امربه معروف و نهی ازمنکر کوچک ترین ضرری به ایشان نمی زند، به آن تن نمی دهند. «يَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذِيرَ» دائم دنبال این هستند که يك راه فراری برای امربه معروف و نهی ازمنکر پیدا کنند، يك عذری بتراشند که خوب، دیگر نمی شود، دیگر ممکن نیست. «يُقْبِلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ مَا لَا كِلْفَهُمْ فِي نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ» دنبال آن عبادت هایی هستند که نه به جان، نه به مال و نه به حیثیت شان ضرر می زند (مثل نماز و روزه) اما اگر وظیفه ای ضرری به جایی می زند، دیگر آن را قبول ندارند. تا آن جا که می فرماید:

اگر نماز هم به کار یا حیثیت یا جان شان ضرر می زد، آن را رها می کردند: «كَمَا رَفَضُوا اسْمَى الْفَرَائِضِ وَ أَشْرَفَهَا» همان طور که عالی ترین و شریف ترین فریضه ها را رها کردند، نماز را هم رها می کردند. آن عالی ترین و شریف ترین فریضه ها کدام است؟ «أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ» امربه معروف و نهی ازمنکر فریضه بزرگی است که سایر فرایض به وسیله آن بپا می شود. باید امربه معروف و نهی ازمنکر باشد تا نمازی باشد، تا زکاتی باشد، تا حجی باشد، تا خمسی باشد، تا معاملاتی باشد، تا قانونی باشد، تا اخلاقی باشد. باز قسمتی از حدیث را حذف می کنم. فرمود: «أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ» همانا

امربه معروف و نهی از منکر راه همه پیامبران است «مِنْهَاجُ الصَّالِحَاءِ، بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ»^۱ [شیوه همه صالحان است]، واجبات

۱. ترجمه کامل حدیث: «در آخرالزمان مردمی خواهند بود که از گروه خاصی پیروی می کنند که ریاکارند و تظاهر می کنند که قاری و اهل عبادت اند. آنان تازه کار و ساده لوح اند، نه امر به معروفی را بر خود واجب می دانند نه نهی از منکری را، مگر زمانی که از ضرر و زیان محفوظ باشند؛ پیوسته در این راه برای خود عذر و بهانه می تراشند. اینان اشتباهات و لغزش هایی را که در رفتار و گفتار عالمان حقیقی رخ داده است، پی می گیرند؛ در انظار مردم به نماز و روزه، و اعمالی که برای مال و جان شان خطری ندارد، روی می آورند. اگر زمانی شرایطی پیش آید که نماز خواندن هم سبب بروز مشکلی برای مال ها و بدن های شان شود، نماز را نیز ترك می کنند؛ همان گونه که کامل ترین و والاترین فرایض را ترك کردند. همانا امر به معروف و نهی از منکر فریضه عظیمی است که اقامه دیگر فرایض به آن وابسته است. زمانی که مردم این گونه شدند و دنباله رو چنین افرادی گشتند، غضب خدا بر آنان کامل می شود و خداوند همه مردم را عقوبت می کند؛ بدین ترتیب نیکوکاران همراه با فاسقان و کودکان نیز همراه با بزرگ ترها هلاک خواهند شد. امر به معروف و نهی از منکر راه و روش و شیوه صالحان و فریضه بزرگی است که اقامه واجبات دیگر نیز در گرو عمل به آن است. امنیت راه ها در سایه امر به معروف حاصل می شود، کسب ها در سایه آن حلال می گردند. حق به صاحبش برمی گردد و سبب عمران و آبادانی زمین می شود. در سایه امر به معروف و نهی از منکر، دشمنان نیز به رعایت انصاف و اداری می شوند و کارها به سامان می رسد. با قلب خود انکار کنید و با زبان تان با آنان سخن گوئید و به پیشانی آن ها بزنید و از ملامت ملامتگران نهراسید؛ اگر به سوی حق برگشتند و از گناهان خود توبه کردند، دیگر سرزنش آنان سزاوار نیست. ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین بناحق ظلم روا می دارند؛ برای آنان عذاب دردناکی است. (شوری: ۴۲) در این جا با آنان جهاد کنید، آنان را از عمق دل، دشمن بدارید و در این امر، نه در پی کسب قدرت و مال باشید، و نه بخواهید از روی سرکشی بر دیگران پیروز شوید تا سربه فرمان خدا بگذارند، و براساس طاعت الهی سلوک کنند. (ایشان در ادامه) فرمود: خداوند به شعیب پیامبر ﷺ وحی کرد: من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد که چهل هزار نفرشان اهل معصیت و گناه اند و شصت هزار نفرشان هم از خوبان قوم تو هستند. شعیب ﷺ عرض کرد: خداوند، [برای] آن اشار جزاین انتظار نیست؛ اما چرا آن خوبان عذاب می گردند؟ پس خداوند وحی فرمود چون در مقابل اهل معصیت مماشات به خرج دادند و به دلیل غضب من، غضبناك نشدند».

خدا به این وسیله بپا داشته می‌شود، راه‌ها به این وسیله امن می‌گردد، کسب‌ها به این وسیله حلال و مظالم به این وسیله بازمی‌گردد، زمین به این وسیله آباد می‌شود. شما از این جا بفهمید که حوزه امر به معروف و نهی از منکر تا کجاست.^۱

۱-۶. پیشینه تاریخی امر به معروف و نهی از منکر

۱-۶-۱. دایره حسب

در حدود هزار سال پیش تقریباً، این اصل در جامعه اسلامی و حکومت اسلامی دایره و تشکیلاتی به وجود آورده که در تاریخ اسلام آن دایره، دایره حسب یا احتساب نامیده می‌شود و قرن‌ها ادامه یافت. من تاریخ دقیق پیدایش دایره حسب را نمی‌دانم که از چه زمانی پیدا شده و به این نام نامیده شده، ولی قدر مسلم این است و شواهد تاریخی دلالت می‌کند که در قرن چهارم بوده است و علی الظاهر در قرن سوم پیدا شده باشد. این دایره به عنوان امر به معروف و نهی از منکر درست شده و

۱. مجموعه آثار آیت الله شهید مطهری؛ ج ۱۷، ص: ۳۰۷ تا ۳۰۸. حماسه حسینی

پایه دینی داشته و از شئون حکومت بوده است، همان طوری که تشکیلات و دوایر دیگری وجود داشته مثل دایره قضاء. که این هم تاریخچه‌ای دارد و از زمان خلیفه دوم امر قضاء را شخص دیگر غیر از شخص خلیفه با فرمان خلیفه عهده‌دار شد و تدریجاً توسعه پیدا کرد تا در عهد هارون به وسیله «ابو یوسف» شاگرد «ابو حنیفه» تشکیلات نسبتاً منظمی پیدا کرد و خود ابو یوسف به عنوان «قاضی القضاة» در رأس تشکیلات قضائی قرار گرفت. و همچنین دایره دیگری بوده به نام «دیوان مظالم» که علی الظاهر کار شهربانی را انجام می‌داده، و همچنین دوایر و مناصب زیادی از قبیل نقابت و غیره که در تواریخ مضبوط است. تمام این دوایر به نحوی وابسته به دستگاه خلافت و حکومت بوده است.

به هر حال دایره حسبه همان دایره امر به معروف و نهی از منکر بوده و رنگ و صبغه دینی داشته. محتسبین و به خصوص آنان که در رأس دایره حسبه بودند می‌بایست هم عالم و مطلع باشند و هم با ورع و تقوا و امانت، و یک نوع احترام دینی در میان مردم داشته باشند.

اصطلاح حسبه و احتساب در مورد امر به معروف و نهی از منکر یک اصطلاح مستحدثی است که از همان زمان‌هایی که دایره احتساب در حکومت اسلامی به وجود آمد این کلمه هم به معنای امر به معروف و نهی از منکر استعمال شد و الا در قرآن یا اخبار نبوی یا روایات ائمه اطهار علیهم السلام این کلمه در

مورد امریه معروف و نهی ازمنکر استعمال نشده. نه در اخبار و روایات شیعه این کلمه به این معنی دیده می شود و نه در اخبار و روایات اهل تسنن.

در دوره های بعد که این کلمه در اجتماع اسلامی برای خود جا پیدا کرد تدریجاً در اصطلاح فقها و علما هم راه پیدا کرد و بعضی باب امریه معروف و نهی ازمنکر را «بابُ الحسبه» نامیدند. در میان علمای شیعه آن مقداری که من دیده و اطلاع دارم، از فقها شهید اول «محمد بن مکی» است که در کتاب دروس به طور رسمی تحت عنوان «کتاب الحسبه» از امریه معروف و نهی ازمنکر نام می برد؛ و از محدثین مرحوم فیض کاشانی است در کتاب وافى. ولی مرحوم فیض حسبه را تعمیم داده به طوری که شامل کتاب جهاد و امریه معروف و نهی ازمنکر و کتاب حدود می شود. صاحب مجمع البحرین هم با این که تنها در صدد تفسیر و شرح لغاتی است که در قرآن کریم یا احادیث آمده است. و همان طوری که عرض کردم در قرآن کریم و حدیث این ماده به معنی امریه معروف و نهی ازمنکر نیامده. در عین حال به ملاحظه این که در عصر صاحب مجمع البحرین این ماده به این معنی استعمال می شده، می گوید: «الحسبه هو الامر بالمعروف والنهی عن المنکر». به هر حال همچو دایره ای به نام امریه معروف و نهی ازمنکر در تاریخ اسلام به وجود آمده و دایره وسیعی بوده است. هرچند حسبه و احتساب از آن نظر که وابسته به دستگاه حکومت و خلافت بوده نمی توانسته به طور کامل اسلامی باشد، اما نظر

به این که خواسته مردم در مورد اجرای احکام و مقررات اسلامی، آن را به وجود آورده بود، به نسبت دایره مفید و ثمربخشی بوده است و حتی کتاب های بسیار خوب و نفیسی در موضوع حسبه و وظایف محتسب نوشته شده است.^۱

۲-۶-۱. دو کتاب مهم

آدم گاهی که يك چيزهايي را می بیند و در تاریخ اسلام مطالعه می کند، دود از کله اش بلند می شود که ما چه بودیم و چه شدیم! دلم می خواهد این کتاب «الاحکام السُّلْطَانِيَّة» مآوردی را. که یکی از معتبرترین کتاب های اسلامی است و به خصوص اروپایی ها و مستشرقین روی آن خیلی حساب می کنند. مطالعه کنید. این کتاب، نظامات اجتماعی اسلام را در حدود هزار سال پیش بیان کرده است. ببینید چه نظاماتی در دنیای اسلام بوده و در اصل امر به معروف و نهی از منکر چه معنی ای داشته و چه می کرده است! از آن مهم تر کتابی است به نام «معالم القربة فی احکام الحسبة» که خوشبختانه این کتاب را ظاهراً يك مستشرق فرنگی از یکی از کتابخانه های ترکیه در آورده و چاپ کرده است. این کتاب در قرن نهم نوشته شده. «حسبه» در آن جا یعنی همان امر به معروف و نهی از منکر. اصطلاحی

۱. مجموعه آثار آیت الله شهید مطهری؛ ج ۲۰ ص ۱۹۱. امر به معروف و نهی از منکر (ده گفتار)

بوده که از قرن دوم هجری، امر به معروف و نهی از منکر را «حسبه» می‌گفته‌اند. «محتسب» که شما می‌بینید در اشعار ما آمده است، یعنی امر به معروف و ناهی از منکر. آن تشکیلاتی که در کشورهای اسلامی به نام تشکیلات حسبه‌ای یا احتسابی بوده است، افرادش یعنی آمرین به معروف و ناهین از منکر را می‌گفتند «محتسب» که در اصطلاح شعرای ما زیاد آمده است. مولوی، حافظ و سعدی این لغت را استعمال کرده‌اند. سعدی می‌گوید: «چندان که مرا شیخ اجل شمس الدین أبو الفرج بن الجوزی...» می‌گوید استادم أبو الفرج بن الجوزی به من که جوان بودم می‌گفت نرو در این مجالس، این جا نرو، آن جا نرو، و من حرف این شیخ و استاد را نمی‌شنیدم چون جوان بودم، و گاهی مسخره‌اش می‌کردم، می‌گفتم:

قاضی ار با ما نشیند برفشان دست را محتسب گرمی خورد معذور دارد مست را

به هر حال، اسم این کتاب «معالم القربة فی احکام الحسبة» است. وقتی انسان این کتاب را مطالعه می‌کند که در اصل امر به معروف و نهی از منکر چه مفهومی داشته، می‌بیند سراسر زندگی را دربر می‌گیرد. تمام کارهایی که امروز شهرداری‌ها انجام می‌دهند، جزء امر به معروف و نهی از منکر بوده است. تمام کارهایی که شهربانی انجام می‌دهد نیز در حوزه احتساب بوده است. در همین کتاب آمده است که یکی از وظایف محتسب این است که وقتی دم دکان بقالی می‌رود و می‌بیند روی ظرف‌های ماست باز

است و مگس می نشیند، باید بقال را موظف کند که روی ظرف ماست خودش را بپوشاند؛ لباس های آن بقال را نگاه کند که کثیف نباشد؛ آن پیشبندی که می بندد، چند روز يك بار یا هر روز عوض کند، بشوید؛ در حمام ها چه بکنند؛ در مسجدها چه بکنند و... وقتی آدم این ها را می بیند، می گوید خدایا! این ما بودیم که چنین روزی داشتیم و این ما هستیم که به چنین روزی گرفتار هستیم؟! خدایا این ما

هستیم که در روایات کافی ما و در تمام کتب فقهی ما می گوید امر به معروف و نهی از منکر آن چیزی است که زمین بدان آباد می شود «وَتَعْمَرُ الْأَرْضُ»، «وَيُتَصَفَّى مِنَ الْأَعْدَاءِ» با امر به معروف و نهی از منکر می شود از دشمن انتقام گرفت؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر را زنده

اگر در مقابل اسرائیل ناتوانی، ریشه اش را از چند صد سال پیش پیدا کن که امر به معروف و نهی از منکر را از میان بردی، در نتیجه دشمن بر تو مسلط شد.

کن تا بتوانی در مقابل اسرائیل بایستی. اگر در مقابل اسرائیل ناتوانی، ریشه اش را از چند صد سال پیش پیدا کن که امر به معروف و نهی از منکر را از میان بردی، در نتیجه دشمن بر تو مسلط شد. «وَيَسْتَفِئِمُ الْأَمْرُ» بدین وسیله است که کارها همه بر روی اساس استواری قرار می گیرد.

۳-۶-۱. امر به معروف، خارج از دایره احتساب

نکته ای که این جا هست این است که در عین این که دایره احتساب يك دایره رسمی وابسته به

خلافت و حکومت بوده و وظایف خود را انجام می‌داده است؛ این طور نبوده که سایر مردم دیگر برای خود وظیفه و تکلیفی قائل نباشند. بلکه به واسطهٔ مراتبی بودن امر به معروف و نهی از منکر، تنها آن‌جا که پای اعمال زور و حبس و زدن و حتی کشتن است از وظیفه عموم خارج است و وظیفه حاکم اسلامی است، و اما سایر مراتب از تذکر دادن و موعظه کردن و در موقعی اعراض و قطع رابطه کردن و امثال این‌ها وظیفهٔ فرد فرد مسلمانان است و در قدیم هم هر فردی وظیفهٔ حتمی خود می‌دانسته که به اندازهٔ قدرت و توانایی خود در اصلاحات امور مسلمین شرکت کند.

فهرست مبحث دوم



۲. تعریف و معنی امر به معروف و نهی از منکر

۲-۱. هر کار خیر؛ هر کار شرّ

اولاً معروف یعنی چه؟ منکر یعنی چه؟ امر به معروف و نهی از منکر یعنی چه؟ اسلام از باب این که خواسته موضوع امر به معروف و نهی از منکر را به امور معین مثل عبادات، معاملات، اخلاقیات، محیط خانوادگی و... محدود کند، کلمه عام آورده است: معروف، یعنی هر کار خیر و نیکی. امر به معروف لازم است. نقطه مقابلش: هر کار زشتی. نگفت شرک یا فسق یا غیبت یا دروغ یا غیبه یا تفرقه اندازی یا ربا یا ریا، بلکه گفت: منکر؛ هر چه که زشت و پلید است.

«امر» یعنی فرمان، «نهی» یعنی بازداشتن، جلوگیری کردن. اما این فرمان یعنی چه؟ آیا مقصود از این فرمان، فرمان لفظی است؟ آیا امر به معروف و نهی از منکر فقط در مرحله لفظ است؟ فقط باید با زبان، امر به معروف و نهی از منکر کرد؟ خیر، امر به معروف و نهی از منکر در مرحله دل و ضمیر هست، در مرحله زبان هست، در مرحله دست و عمل هم هست. تو باید با تمام وجودت امر به معروف و نهی از منکر باشی.

کلمه «معروف»

شامل همه

هدف‌های مثبت

اسلامی، و کلمه

«منکر» شامل همه

هدف‌های منفی

اسلامی می‌گردد.

۲.۲. توسعه معنای معروف و منکر

کلمه «معروف» شامل همه هدف‌های مثبت اسلامی، و کلمه «منکر» شامل همه هدف‌های منفی اسلامی می‌گردد، و برای همین با چنین تعبیر عامی آمده است. و اما امر به معروف و نهی از منکر گرچه با تعبیر امر و نهی است ولی به نصّ حدیث و فقه و تاریخ قطعی اسلامی، شامل هر وسیله مشروعی است که برای این هدف‌ها بشود استفاده کرد و این ساختمان را نگه داشت و توسعه داد.

در باب امر به معروف و نهی از منکر گفتیم که معروف و منکر از نظر اسلام محدود به حدّ معین نمی‌شود. تمام هدف‌های مثبت اسلامی داخل در معروف و تمام هدف‌های منفی اسلامی داخل در منکر است، و گرچه در امر به معروف و نهی از منکر تعبیر امر و نهی هست ولی با توجه به قرائنی که از خود قرآن کریم می‌توان استنباط کرد و به نصّ احادیث قطعی اسلامی و به دلیل این که از مسلمات فقه اسلامی ماست و تاریخ اسلامی ما بدان گواهی می‌دهد، مقصود از آن تنها امر و نهی لفظی نیست، بلکه مقصود استفاده کردن از هر وسیله مشروع برای پیشبرد هدف‌های اسلامی است. پس اگر بخواهیم روح

امربه معروف و نهی ازمکررا با ترجمه و تعبیر فارسی خودمان بیان کنیم باید بگوییم: «لزوم استفاده از هر وسیله مشروع برای پیشبرد اهداف اسلامی».

۲-۳. اصل فراموش شده

باید دید چرا این اصل فراموش شده؟ من معتقدم که در این مورد هم مثل همه موارد ما باید قبل از توجه به علل خارجی قضیه سخن معروف منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام را فراموش نکنیم که فرمود: «دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ دَاوُوكَ مِنْكَ» «دوای درد تو در خود تو است و منشأ درد هم در خود تو است».

۱-۲-۳. چرا فراموش شد

این خود ما بودیم که این اصل را به صورتی درآوردیم که مردم را بیزار کردیم و این اصل را فراموشانیدیم.

امربه معروف و نهی ازمکر در اسلام از نظر اجرایی شرایطی دارد. اولین شرطش حسن نیت و اخلاص است. ما فقط در مورد منکراتی که علنی است و به آن‌ها تجاهر می‌شود حق تعرض داریم. دیگر حق

این خود ما بودیم که
این اصل را به صورتی
درآوردیم که مردم را
بیزار کردیم و این اصل را
فراموشانیدیم.

تجسس و مداخله در اموری که مربوط به زندگی خصوصی مردم است نداریم. ولی در گذشته نزدیک يك عده مردم ماجراجو و شرور بالطبع که می خواستند ماجراجویی کنند و حساب خرده های خود را با دیگران صاف کنند، این اصل مقدس را دستاویز قرار می دادند، احیاناً برای آن که بتوانند مقاصد خود را عملی کنند چند صباحی در گوشه مدرسه زندگی می کردند و برای خود عباپی و ردایی و عمامه و نعلینی و ریش و هیكلی می ساختند و بعد به جان مردم می افتادند. چه جرم ها و جنایت ها که به این نام نشد! و چه منکرات شنیع که به نام نهی از منکر واقع نشد! داستان ها در این زمینه هم شنیده ایم و می دانیم.

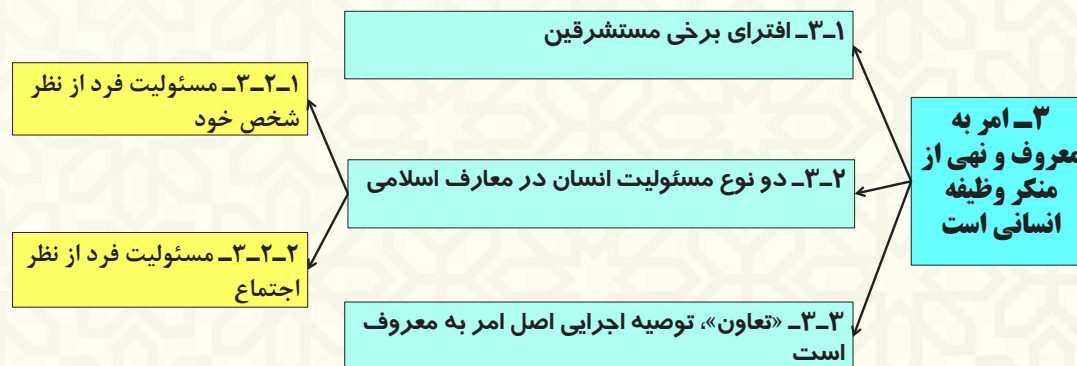
۲.۳.۲. وضع امر به معروف در دوره های اخیر

تقریباً در يك قرن و در نیم قرن پیش. این ها را دیگر در کتابی به طور تفصیل ننوشته اند، چیزهایی است که کم و بیش همه ما از پیرمردان و پدران خود شنیده ایم.

باید عرض کنم همان طور که وقتی انسان به سفارش ها و توصیه های پیشوایان دینی مراجعه می کند و یا به تاریخ دور این اصل مراجعه می کند متأثر و متأسف می شود که چرا این اصل امروز عملی نیست، وقتی هم که درباره منظره های هولناك و وحشیانه ای که در این اواخر به نام امر به معروف و نهی از منکر

پیدا می شده فکرمی کند خدا را شکرمی کند که چه خوب شد که این امر به معروف ها و نهی از منکرها از بین رفت و ای کاش اگر بقایایی هم دارد از بین برود. مظاهری در این اواخر به نام امر به معروف و نهی از منکر در زندگی اجتماعی ما پیدا شده که باید گفت اگر معنای امر به معروف و نهی از منکر این است خوب است متروک بماند.

فهرست مبحث سوم



۳. امر به معروف و نهی از منکر وظیفه انسانی است

۳.۱. افترای برخی مستشرقین

بعضی از مستشرقین اروپایی نسبت به اسلام ادعایی دارند (یا بگویم افتراپی وارد می‌کنند) و در بسیاری از کتاب‌های خود تکرار می‌کنند. آن‌ها اسلام را متهم می‌کنند که دین قضا و قدری است، دینی است که برای بشر هیچ‌گونه نقش فعال و مسئولیتی قائل نیست، تعلیم می‌دهد که باید وظایف بشر را به خدا واگذار کرد، تو باید همین‌طور منتظر باشی ببینی خدا چه می‌کند. ادعا می‌کنند که اسلام برای بشر آزادی و اختیار قائل نیست، هرچه هست خدا و اراده اوست، اساساً انسان در این زمینه کاره‌ای نیست، بنابراین مسئولیت و تعهدی هم ندارد.

این، افترای محض است. اتفاقاً قرآن یهودی‌ها را به همین جرم محکوم می‌کند. وقتی موسی به آن‌ها گفت: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» (مائده: ۲۱) به موسی گفتند:

«فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده: ۲۴) موسی! ما بر جای خود نشسته‌ایم، تو و خدا بروید بجنگید و دشمن را از سرزمین ما خارج کنید، بعد ما وارد می‌شویم!.

در جنگ بدر وقتی پیغمبر اکرم ﷺ با اصحاب خود مشورت می کرد، فرمود: شما چه نظری دارید؟ حال که کاروان فرار کرده است آیا به استقبال دشمن برویم یا به مدینه برگردیم؟ هرکس اظهار نظری کرد. مقدار گفت: یا رسول الله! ما که مثل بنی اسرائیل نمی گوئیم «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» تو و خدا بروید انجام بدهید، ما وظیفه ای نداریم. ما می گوئیم: هرچه تو فرمان بدهی همان است؛ اگر بگویی خودتان را به دریا بریزید می ریزیم، بگویی آتش بزنید می زنیم.

۳.۲. دو نوع مسئولیت انسان در معارف اسلامی

۳.۲.۱. مسئولیت فرد از نظر شخص خود

قرآن، موضوع آزادی انسان و مسئولیت و تعهد شخصی او در برابر خود و تکلیفش را فریاد می زند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (دهر: ۳)، «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (بلد: ۱۰)، «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (اسراء: ۱۹). آیات زیادی در قرآن است که در آن ها عبارت «فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (شوری: ۳۰) آمده است. قرآن منزه بودن خداوند را از این که ما شرورو مفاسد را به او نسبت دهیم، مکرر یاد می کند: «مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (نحل: ۱۱۸) اگر مردمی بد بخت و بیچاره شدند، ما به آن ها ستم نکردیم، خودشان به خودشان ستم کردند.

۳.۲.۲. مسئولیت فرد از نظر اجتماع

مطلب دیگری که درست نقطه مقابل سخن این افترابندها و دروغگوهاست، این است که در اسلام مسأله‌ای وجود دارد که در ملت‌های دیگر امروز دنیا به صورت يك قانون دینی وجود ندارد (البته نمی‌گوییم پیغمبران سلف نداشته‌اند) و آن این است که اسلام نه تنها فرد را برای خود و در مقابل خداوند از نظر شخص خود مسئول و متعهد می‌داند، بلکه فرد را از نظر اجتماع هم مسئول و متعهد می‌داند. امریه معروف و نهی از منکر همین است که ای انسان! تو تنها از نظر شخصی و فردی در برابر ذات پروردگار مسئول و متعهد نیستی، تو در مقابل اجتماع خود هم مسئولیت و تعهد داری. آیا می‌توان گفت چنین دینی دین قضا و قدری است؟ البته قضا و قدری به مفهومی که آن‌ها می‌گویند که کارها را خدا باید انجام دهد و بشر از این جریان و مسیر خارج است و مسئولیتی ندارد، آن چنان قضا و قدری که از بشر نفی و سلب آزادی و مسئولیت و تعهد می‌کند. قرآن چنین قضا و قدری را نمی‌پذیرد.

آیا شما در این زمینه جمله‌ای بالاتراز آن آیه کوچک که با تفاوت مختصری در دو جای قرآن آمده است. پیدا می‌کنید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

(رعد: ۱۱).

امریه معروف
و نهی از منکر
همین است
که ای
انسان! تو
تنها از نظر
شخصی و
فردی در
برابر ذات
پروردگار
مسئول
و متعهد
نیستی، تو
در مقابل
اجتماع خود
هم مسئولیت
و تعهد داری

این آیه آب بسیار صاف و پاکی است که برسر منتظرها، آن‌هایی که به انتظار هستند که همیشه خدا از یک راه غیر عادی کارها را درست کند، می‌ریزد. انتظار بیموده نکشید. «اِنَّ» یعنی تحقیقاً مطلب این است. تحقق و واقعیت این است که هرگز خداوند اوضاع و احوال را به سود مردم عوض نمی‌کند «حَتَّىٰ يُغَيِّرُ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» مگر وقتی که خود آن مردم آن چه مربوط به خودشان است، آن چه که در خودشان هست: اخلاق، روحیه، ملکات، جهت، نیات و بالأخره خودشان را عوض کنند. آیا شما می‌توانید صریح‌تر از این، مسئولیت پیدا کنید؟ آن هم مسئولیت در برابر یک اجتماع، یعنی اجتماع را برای مسئولیت مخاطب قرار بدهد.

در آیه دیگر که سرنوشت یکی از امم فاسد گذشته را ذکر می‌کند، می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (انفال: ۵۳). از یک نظر، تأکید در این آیه بیشتر است. بعد که می‌گوید آن‌ها چنین فاسد شدند و چون وضع خود را خراب کردند ما هم وضع خوب‌شان را تبدیل به وضع خراب کردیم، می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ [لَمْ يَكْ]» این به موجب این است که خدا چنین نبوده است. وقتی می‌گوییم «كَانَ اللَّهُ» یا می‌گوییم «مَا كَانَ اللَّهُ» حکایت می‌کند از يك سنت: خدا چنین نیست، یعنی خدایی خدا ایجاب می‌کند که چنین نباشد. (وقتی انسان می‌گوید من چنین نیستم، من چنین نبوده‌ام، اتکا می‌کند به شخصیت خود، می‌خواهد بگوید من شخص آن چنانی هستم که لازمه شخصیت من این است که در گذشته چنین باشم، امروز هم چنان باشم).

می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خدا چنین نبوده است، یعنی اللّٰهی الله چنین ایجاب می کند.

آیه دیگری در قرآن است که آن را به مناسبت «لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا» می خواهیم عرض کنم: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) ما ملتی را بدون این که اتمام حجّتی برایشان شده باشد عذاب نمی کنیم. آنگاه ملتی را عذاب می کنیم که آن ها مطلبی را بفهمند و درک کنند ولی در مقابل فهم و درک خود طور دیگری عمل کنند. می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ» ما چنین نبوده ایم؛ یعنی خدایی ما ایجاب نمی کند که چنین باشیم، خدایی ما ایجاب می کند که طور دیگری باشیم. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خدا چنین نیست. آیا ما می توانیم مدرکی بهتر از این پیدا کنیم؟ آیا بیشتر از این می توان اطمینان پیدا کرد که انتظارات به شکل انتظاراتی که ما داریم بیهوده است؟ نصّ قرآن است، با نصّ قرآن نمی توان کاری کرد.

ملتی که بخواهد مستشار خارجی
برایش تصمیم بگیرد، تا ابد آدم
نخواهد شد چون او «يُغَيِّرُوا» نیست

نکته ای را اقبال لاهوری از همین آیه استنباط کرده است که نکته بسیار عالی ای است. از ضمیر «حَتَّى يُغَيِّرُوا» استفاده کرده است، می گوید: قرآن می فرماید: «حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»، نمی گوید: «حَتَّى يُغَيِّرَ مَا بِأَنْفُسِهِمْ». اگر چنین

می‌گفت، معنایش این بود: خداوند اوضاع و احوالی را که برای مردمی وجود دارد، چه خوب و چه بد، عوض نمی‌کند مگر آن وقت که اوضاع و احوالی که مربوط به خودشان است یعنی مربوط به روح، اخلاق و خصوصياتی که در دست و عمل‌شان است، عوض شود. نه، می‌فرماید: «يُغَيِّرُوا» تا خودشان به ابتکار و دست خود و استقلال فکری خویش اقدام نکنند وضع‌شان عوض نمی‌شود. یعنی اگر ملت دیگری بیايد و بخواهد به قهر و جبر، اوضاع و احوال مردمی را عوض کند، مادامی که خود آن مردم تصمیم نگرفته‌اند، مادامی که خود آن مردم ابتکار به خرج نداده‌اند، مادامی که خود آن مردم استقلال فکری پیدا نکرده‌اند، وضع آن‌ها به سامان نمی‌رسد.

ای مردم! انتظار نداشته باشید دیگران از خارج بیایند وضع شما را سروسامان دهند. ملتی که بخواهد مستشار خارجی برایش تصمیم بگیرد، تا ابد آدم نخواهد شد چون او «يُغَيِّرُوا» نیست؛ باید «يُغَيِّرُوا» باشد، باید ابتکار و فکر و نقشه داشته باشد، باید خودش شخصاً برای خود تصمیم بگیرد و انتخاب کند. هر وقت ملتی رسید به جایی که خودش برای خودش تصمیم گرفت و خودش راه خود را انتخاب کرد و خودش در کار خود ابتکار به خرج داد، چنین ملتی می‌تواند انتظار رحمت و تأیید الهی را داشته باشد، انتظار آن چیزهایی که قرآن نام می‌برد: فیض‌های الهی، اعانت‌های الهی، نصرت‌های الهی. اگر انتظار بیموده داشتن کار صحیحی بود و انسان می‌خواست فقط به شخص خود اتکا کند، حسین بن علی علیه السلام شایسته تراز هر کس بود که منتظر بنشیند تا خدا رحمت خود را بر او و امت او نازل کند. چرا

نکرد؟ حسین می‌خواست «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» باشد، می‌خواست ابتکار را به دست گیرد، دست به تغییری در اوضاع اجتماع بزند، همان تعبیری که خودش از پیغمبر اکرم ﷺ به کار می‌برد:

«فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ»

چگونه عوض کند؟ چه تصمیماتی بگیرد؟ کارهای ساده را ما هم بلدیم انجام دهیم. خوب شدن‌ها در سطح مسائل ساده کار همه است. به عنوان مثال اسلام توصیه کرده است که به زیارت حاجی بروید. خوب، ما می‌رویم، چایی می‌خوریم، گزی می‌خوریم و بلند می‌شویم می‌آییم. [یا توصیه کرده است] تشییع جنازه کنید، در مجلس ختم شرکت کنید. این‌ها کارهای آسان اسلام است. این کارهای ساده از عهده هر کسی برمی‌آید. اسلام همیشه با این کارها اداره نمی‌شود. موقعی هم می‌رسد که باید مثل حسین بن علی علیه السلام برخاست و حرکت کرد، قیامی کرد که نه تنها جامعه آن روز اسلامی را تکان بدهد بلکه موجش پنج سال بعد به يك شکل اثر کند، ده سال بعد به شکل دیگری اثر بخشد، سی سال بعد به شکل دیگری، شصت سال بعد به شکل دیگری، صد سال و پانصد سال بعد به شکل‌های دیگری، و بعد از هزار سال نیز الهام دهنده نهضت‌ها باشد. این را می‌گویند: «يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

۳.۳. «تعاون»، توصیه اجرایی اصل امر به معروف است

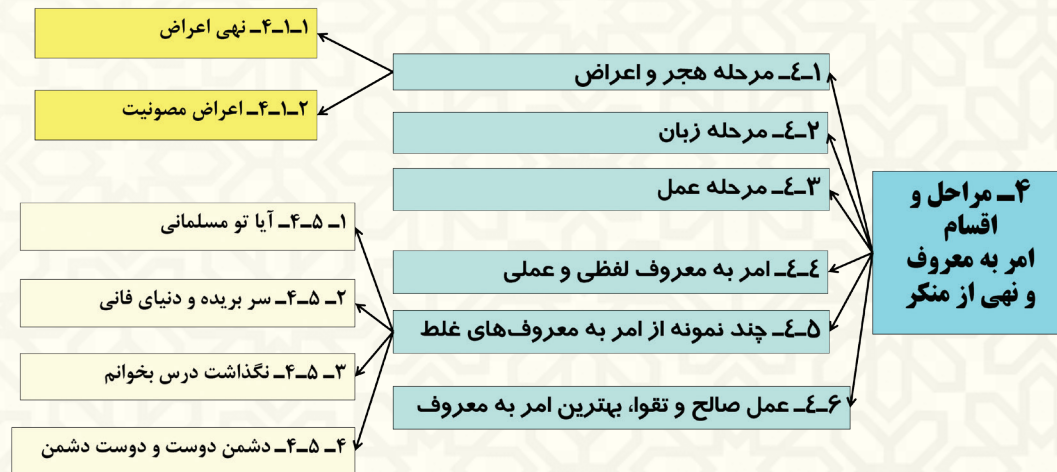
مسئله امر به معروف و نهی از منکر که ایجاد نوعی تعهد و مسئولیت اجتماعی است برای افراد نسبت به سرنوشت اجتماع، اولین و بزرگ‌ترین اتهام غربی‌ها را درباره اسلام رد می‌کند که می‌گفتند و هنوز هم می‌گویند که اسلام يك دين قضا و قدری است و تربیت اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمان هیچ گونه تعهدی را عملاً نپذیرد و مسئولیت را از خود سلب کند. اسلام گذشته از اینکه صریحاً اختیار و آزادی بشر و مسئولیت او را در برابر سعادت و شقاوت خودش می‌پذیرد و او را موجودی متعهد معرفی می‌کند و گذشته از منزه دانستن اسلام خداوند را از شرکت در مسئولیت و اینکه نفوذ مشیت و اراده خداوندی و عمومیت قضا و قدر او به شکلی نیست که از بشر سلب مسئولیت کند و یا خداوند را شريك در مسئولیت قرار دهد، مسئله‌ای دارد به نام «امر به معروف» که یکی از ارکان اسلامی است، جزء لا ینفك تعلیمات اسلامی است، یکی از ابواب فقه اسلام است و در فقه همواره مانند نماز و روزه و حج و جهاد و مانند بیع و اجاره و وکالت و نکاح و طلاق و مانند ارث و قضا و شهادت و حدود و قصاص مطرح است (گوا اینکه متأسفانه چند صد سال است که از رساله‌های عملیه خارج شده است و فقط در متن فقه فنی و علمی باقی مانده است و این خیلی عجیب است). طبق این مسئله

و این اصل نه تنها هر فردی از نظر شخص خودش و نفس خودش متعهد است، مسئول است؛ از نظر خانواده‌اش، از نظر اجتماعش و در برابر خانواده و اجتماعش متعهد و مسئول است.

این تعهد و مسئولیت، هم عملاً سنگین تر است و هم علماً؛ یعنی انسان از نظر فردی هنگامی می‌تواند مسئولیت‌های خود را انجام دهد و به تعهدات خود عمل نماید که از طرفی آنها را بشناسد و بداند و به شرایط آنها آگاه شود و از طرف دیگر با اراده و تصمیمی قوی اجرا نماید. از نظر اجتماعی نیز که به عنوان «امربه معروف و نهی ازمنکر» نامیده می‌شود از طرفی آگاهی و بصیرت به جریانات و تحولات و آنچه در بطن تاریخ نهفته است و در زیر پرده مستتر است لازم است و قهراً همان طوری که مورد مسئولیت فرد اجتماع است، فرد به کمک اجتماع نیز باید انجام دهد یعنی آگاهی باید اجتماعی و دسته جمعی و تعاونی و حزبی باشد، تشکل و نظم و تقسیم کار لازم است و از طرف دیگر تصمیم و اراده و اجرا و قطعیت اجرایی ضرورت دارد. این تعهد اجتماعی از نظر اجرایی نیز مانند جنبه آگاهی نیازمند به تعاون و همکاری است. به طور کلی در اسلام اصل «تعاون» توصیه شده است. این اصل، توصیه اجرایی اصل امر به معروف است چه از نظر آگاهی به اوضاع و چه از نظر اجرای عملی.

آگاهی باید اجتماعی و دسته جمعی و تعاونی و حزبی باشد، تشکل و نظم و تقسیم کار لازم است و از طرف دیگر تصمیم و اراده و اجرا و قطعیت اجرایی ضرورت دارد.

فهرست مبحث چهارم



۴. مراحل و اقسام امر به معروف و نهی از منکر

علمای اسلامی برای امر به معروف و نهی از منکر مراتب و درجات و همچنین اقسامی قائل شده‌اند.

۴-۱. مرحله هجر و اعراض

۴-۱-۱. نهی اعراض

[در مرحله اول گفته‌اند باید شخص از منکر] تنفّر و انزجار داشته باشد، یعنی باید ریشه‌ای در روح و قلب و ضمیرش داشته باشد. و در مرحله بعد گفته‌اند اولین درجه و مرتبه نهی از منکر هجر و اعراض است؛ یعنی وقتی شما فرد یا افرادی را می‌بینید که مرتکب منکراتی می‌شوند، مرتکب کارهای زشتی می‌شوند، به عنوان مبارزه با او (نه مبارزه با شخص او بلکه مبارزه با کار زشت او) و برای این که او را از کار زشتش بازدارید، از او اعراض می‌کنید، وی را مورد هجر قرار می‌دهید، یعنی با او قطع رابطه می‌کنید.

به عنوان مثال، شخصی رفیق و دوست شماست، با یکدیگر صمیمی و محشور و معاشر هستید، روابطتان با یکدیگر دوستانه است، رفت و آمد دارید، با هم گرم می‌گیرید، مسافرت می‌روید، میان‌تان هدایایی مبادله می‌شود. يك وقت اطلاع پیدا می‌کنید که همین رفیق و دوست صمیمی شما دچار فلان عمل

زشت شده است، فلان کار زشت را مرتکب می‌شود، فلان گناه قطعی و مسلّم را مرتکب می‌شود. یکی از درجات و مراتب امر به معروف و نهی از منکر و در واقع یکی از اقسام تنبیه که در مواردی باید اجرا شود این است که شما نسبت به او سردی نشان دهید، بی‌اعتنایی کنید و آن صمیمیتی را که در سابق به او نشان می‌دادید بعد از این نشان ندهید. این خود، نوعی تنبیه است. البته انسان باید در باب امر به معروف و نهی از منکر با منطق باشد. این در موردی با او صمیمیت دارید قطع رابطه دهید، این عمل شما نسبت به او تحت یک زجر و شکنجه روحی قرار از کار برد او تأثیر داشته باشد، و الاّ شما، دوست شما، جوانی، مبتلا به او با شما روی عادی است که از گذشته داشته است. چه بسا از این که شما با او قطع رابطه کنید استقبال می‌کند تا او هم با شما قطع رابطه کند و آزادتر دنبال منکرات و کارهای زشت برود. در این جا قطع رابطه شما با او نه تنها اثر تنبیهی ندارد بلکه اثر تشویق نیز دارد، یعنی او را بیشتر در کار خود آزاد می‌گذارید و عملاً به آن کار تشویق می‌کنید. در چنین مواردی این کار درست نیست. پس این که

این که علما می‌گویند یکی از درجات امر به معروف و نهی از منکر اعراض و هجر است، در موردی است که کار شما اثر بگذارد و اثر آن هم تنبیه طرف باشد.

علما می‌گویند یکی از درجات امر به معروف و نهی از منکر اعراض و هجر است، در موردی است که کار شما اثر بگذارد و اثر آن هم تنبیه طرف باشد.

۲-۱-۴. اعراض مصونیت

البته اعراض و هجر دیگری نیز هست که نهی از منکر نیست و عنوان دیگری دارد:

شما با خانواده‌ای محشور بوده‌اید، رابطه دوستی و احیاناً خویشاوندی داشته‌اید، می‌بینید این خانواده فاسد شده است. به خاطر حفظ خود و خانواده‌تان (برای این که معاشرت با بیمار، بیماری می‌آورد: «می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها / از ره پنهان صلاح و کینه‌ها» افراد به طور مخفی در یکدیگر اثر می‌گذارند) و برای این که عادت زشت آن‌ها در خانواده شما سرایت نکند، با آن‌ها قطع رابطه می‌کنید. حساب این مورد از موارد دیگر جداست.

پس در مواردی که انسان خود بهتر تشخیص می‌دهد، در مواردی که انسانی دچار عادت زشتی شده است که اگر شما دوستی خود را با او ادامه دهید به منزله تشویق اوست ولی اگر با او قطع رابطه کنید زجر روحی می‌کشد و تنبیه می‌شود، به طور قطع بر شما واجب است که با این شخص قطع رابطه کنید، از او اعراض کنید. این يك درجه است.

۲-۴. مرحله زبان

درجه دومی که علما و دانشمندان برای نهی از منکر ذکر کرده‌اند مرحلهٔ زبان است، مرحلهٔ پند و نصیحت و ارشاد است. یعنی بسا هست آن بیماری که دچار منکری هست و عمل زشتی را مرتکب می‌شود، به خاطر جهالت و نادانی اوست، تحت تأثیر يك سلسله تبلیغات قرار گرفته است، احتیاج به مربی دارد، احتیاج به هادی و راهنما و معلم دارد، احتیاج به روشن‌کننده دارد، احتیاج به فردی دارد که با او تماس بگیرد، با کمال مهربانی با او صحبت کند، موضوع را با او در میان بگذارد، معایب و مفاصد را برای او تشریح کند تا آگاه شود و بازگردد. این مرحله نیز يك درجه از «نهی از منکر» است، به این معنی که در مواردی که کسی با ما تماس دارد و به يك عمل منکر و زشتی مبتلا دارد و ما می‌توانیم با منطقی روشن‌گرا و به ترك آن عمل قانع کنیم، بر ما واجب است که با چنین منطقی با آن شخص تماس بگیریم.

در مواردی که کسی با ما
تماس دارد و ما می‌توانیم با
منطقی روشن‌گرا و به ترك
عمل زشت قانع کنیم، بر ما
واجب است که با چنین منطقی
با آن شخص تماس بگیریم.

۳-۴. مرحله عمل

مرحله سوم مرحله عمل است. گاهی طرف در درجه‌ای و در حالی است که نه اعراض و هجران ما

عمل اول پیغمبر همیشه لطف و مهربانی بود. اما اگر به مرحله‌ای می‌رسید که دیگر لطف و مهربانی سود نمی‌بخشید، وارد عمل می‌شد و قاطع جراحی می‌نمود.

تأثیری بر او می‌گذارد و نه می‌توانیم با منطق و بیان و تشریح مطلب، او را از منکر بازداریم، بلکه باید وارد عمل شویم؛ اگر وارد عمل شویم، می‌توانیم. چطور وارد عمل شویم؟ وارد عمل شدن، مختلف است. معنای وارد عمل شدن تنها زور گفتن نیست، کتک زدن و مجروح کردن نیست. البته نمی‌گوییم در هیچ جا نباید تنبیه عملی شود. بله، مواردی هم هست که جای تنبیه عملی است. اسلام دینی است که طرفدار حدّ است، طرفدار تعزیر است؛ یعنی دینی است که معتقد است مراحل و مراتبی می‌رسد که مجرم را جز تنبیه عملی چیز دیگری تنبیه نمی‌کند و از کار زشت باز نمی‌دارد. اما انسان نباید اشتباه کند و خیال کند که همه موارد، موارد سختگیری و خشونت است.

علی‌علیه دربارۀ پیغمبر اکرم ﷺ این طور تعبیر می‌کند: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ احْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ اَحْمَى مَوَاسِمَهُ»^۱ می‌فرماید: او طبیب بود؛ پزشکی بود که بیماری‌ها و بیماری‌های را معالجه می‌کرد. بعد به اعمال اطباء تشبیه می‌کند که اطباء، هم مرهم می‌نهند و هم جراحی می‌کنند و احياناً داغ می‌کنند.

۱. طبیبی است که همراه با طبّش در میان مردم می‌گردد، مرهم‌هایش را محکم و آماده ساخته، و ابزارهایش را برای سوزاندن زخم‌ها داغ نموده... نهج البلاغة (للصّحی صالح)؛ ص: ۱۵۶. خطبه ۱۰۸

می گوید پیغمبر دو کاره بود: پزشکی بود هم مرهم نه و هم جراح و داغ کن. مقصود این است که پیغمبر دو گونه عمل می کرد. يك نوع عمل پیغمبر، مهربانی و لطف بود. اول هم «**أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ**» را ذکر می کند، یعنی عمل اول پیغمبر همیشه لطف و مهربانی بود. ابتدا از راه لطف و مهربانی معالجه می کرد، با منکرات و مفاسد مبارزه می کرد، اما اگر به مرحله ای می رسید که دیگر لطف و مهربانی و احسان و نیکی سود نمی بخشید، آن ها را به حال خود نمی گذاشت. این جا بود که وارد عمل جراحی و داغ کردن می شد. هم مرهم های خود را بسیار محکم و مؤثر انتخاب می کرد و هم آن جا که پای داغ کردن و جراحی در میان بود، عمیق داغ می کرد و قاطع جراحی می نمود. سعدی ما هم این مطلب را می گوید ولی بدون آن که حق تقدیمی برای مهربانی قائل شده باشد. می گوید:

درشتی و نرمی به هم در به است چورگزن که جراح و مرهم نه است

می گوید: هم درشتی باید باشد و هم مهربانی، مثل رگزن که هم جراحی می کند و هم مرهم می نهد. این در مورد مبارزه با منکرات.

۴.۴. امر به معروف لفظی و عملی

امر به معروف هم عیناً همین تقسیمات را دارد، با این تفاوت که امر به معروف یا لفظی است یا عملی.

امربه معروف لفظی این است که انسان با بیان، حقایق را برای مردم بگوید، خوبی‌ها را برای مردم تشریح کند، مردم را تشویق کند و به آن‌ها بفهماند که امروز کار خیر چیست.

امربه معروف عملی این است که انسان نباید به گفتن قناعت کند، گفتن کافی نیست. می‌توانیم بگوییم یکی از بیماری‌های اجتماع امروز ما این است که برای گفتن بیش از اندازه ارزش قائل هستیم. البته گفتن خیلی ارزش دارد، نمی‌خواهم منکر ارزش گفتن باشم. تا گفتن نباشد، روشن کردن نباشد، نوشتن و تشریح حقایق نباشد، کاری نمی‌شود کرد. مقصودم این است که ما می‌خواهیم همه چیز با گفتن درست شود، مثل آن کسانی که می‌خواهند با ورد همه چیز را درست کنند؛ وردی بخوانند، زمین آسمان شود و آسمان زمین. ما می‌خواهیم فقط با قدرت لفظ و بیان وارد شویم و حال این که مطلب این جور نیست. گفتن، شرط لازم هست ولی کافی نیست، باید عمل کرد. هر يك از امربه معروف لفظی و امربه معروف عملی به دو طریق است: مستقیم و غیرمستقیم. گاهی که می‌خواهید امربه معروف یا نهی از منکر کنید، مستقیم وارد می‌شوید، حرف را مستقیم می‌زنید؛ یعنی اگر می‌خواهید کسی را وادار به کاری کنید می‌گویید: من از جناب عالی خواهش می‌کنم فلان کار را انجام دهید. ولی يك وقت هم به طور غیرمستقیم به او تفهیم می‌کنید، که البته مؤثرتر و مفیدتر است؛ یعنی بدون آن که او بفهمد که شما دارید با او حرف می‌زنید، از کسی که فلان کار را کرده است تعریف می‌کنید، کار او را توجیه

و تشریح می‌کنید، می‌گویید: فلان کس در فلان مورد چنین عمل کرده، این‌طور رفتار کرده و... تا او بداند و بفهمد. این، بهتر در او اثر می‌گذارد کما این‌که عمل هم به‌طور غیرمستقیم مؤثرتر است.

۴.۵. چند نمونه از امر به معروف‌های غلط

۴.۵.۱. آیا تو مسلمانی

یکی از آقایان خطبا نقل می‌کرد که مردی در مشهد در اصل با دین پیوندی نداشت؛ نه تنها نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گرفت، بلکه به چیزی اعتقاد نداشت، يك آدم ضد دین بود. ما مدت زیادی با این آدم صحبت کردیم تا این‌که نرم و ملایم و واقعاً معتقد و مؤمن شد و روش خود را بکلی تغییر داد؛ نمازش را می‌خواند، روزه‌اش را می‌گرفت، و کارش به جایی کشید که با این‌که اداری بود و پست حساسی هم در خراسان داشت، مقید شده بود که نمازش را با جماعت بخواند. می‌رفت مسجد گوهرشاد پشت سر مرحوم آقای نهاوندی، لباس‌هایش را می‌گند، عبايي هم می‌پوشید. در جلسات ما هم شرکت می‌کرد. مدتی ما دیدیم که این آقا پیدایش نیست. گفتیم لا بد رفته است مسافرت. رفقا گفتند: نه، او این‌جاست و نمی‌آید؛ حالا چطور شده است که در جلسات ما شرکت نمی‌کند، نمی‌دانیم. بعد کاشف به عمل آمد که دیگر نماز جماعت هم نمی‌رود. تحقیق کردیم ببینیم که علت

چیست. این مردی که آن طور به دین و مذهب رو آورده بود، چطور يك مرتبه از دین و مذهب رو برگرداند؟ رفتیم سراغش، معلوم شد قضیه از این قرار بوده است: این آقا چند روز متوالی که رفته نماز جماعت و در صف چهارم پنجم می ایستاده، يك روز یکی از مقدس مآبهای که در صف اول پشت سر امام می نشینند و تحت الحنك می اندازند و غمی دانه مسواك چه جوری می زنند و همیشه خودشان را از خدا طلبکار می دانند، در میان جمعیت، در موقع نماز، از آن صف اول بلند می شود می آید تا این آدم را پیدا می کند. روبرویش می نشیند و می گوید: آقا! می گوید: بله. يك سؤالی از شما دارم. بفرمایید. شما مسلمان هستید یا نه؟ این بیچاره درمی ماند که چه جواب بدهد. می گوید: این چه سؤالی است که شما از من می کنید؟

می گوید: نه، خواهش می کنم بفرمایید شما مسلمان هستید یا مسلمان نیستید؟ این بدبخت ناراحت می شود، می گوید من مسلمانم؛ اگر مسلمان نباشم، در مسجد گوهرشاد در صف جماعت چه کار می کنم؟ می گوید: اگر مسلمانی، چرا ریشت را این طور کرده ای؟ از همان جا سجاده را برمی دارد و می گوید این مسجد و این نماز جماعت و این دین و مذهب مال خودتان. رفت که رفت. این هم يك جور به اصطلاح نهی از منکر کردن است، یعنی فراراندن و بیزار کردن مردم از دین. برای مخالف تراشی، برای دشمن تراشی، چیزی از این بالاتر نیست.

۲-۵-۴. سربریده و دنیای فانی

يك وقتى يك داستان خارجى در مجله‌اى خواندم. نوشته بود دختری خیلی مذهبی بود. یکی از شاهزادگان، عاشق و علاقه‌مند این دختر بود ولی مرد شهوتران و عیّاشی بود و می‌خواست او را در دام خودش بیندازد و این دختر روی آن عفت و نجابتی که داشت و این‌که پایبند اصول دیانت بود، هیچ تسلیم این آقا نمی‌شد. هروسیله‌ای برانگیخت که او را گول بزند، نشد که نشد. دیگر تقریباً مایوس شده بود.

گذشت. يك روز دید کسی از طرف این دختر پیغامی آورد و خلاصه او آمادگی خود را برای این‌که با هم باشند و مدتی خوش باشند، اعلام کرد. شاهزاده تعجب کرد. رفت سراغ او، دید بله آماده است. در زمینه این قضیه تحقیق کرد که این دختر که آن مقدار به نجابت و عفت خودش پایبند بود، چگونه يك دفعه رو آورد به عیّاشی و فسق و فجور؟

معلوم شد قضیه از این قرار بوده که يك آقای کشیش بعد از این‌که احساس می‌کند که این دختر يك روح مذهبی دارد، به خیال خودش برای این‌که او را مذهبی‌تر کند، روزی از این دختر وقت می‌گیرد و می‌آید سراغ او. می‌گوید: من برای توهیده‌ای آورده‌ام. ظرفی بوده و روی آن حوله‌ای قرار داشته است. هدیه را جلوی او می‌گذارد و حوله را برمی‌دارد تا آن را نشان بدهد. يك وقت آن دختر می‌بیند يك کلاه

مرده از قبرستان آورده. تا چشمش می افتد، تکان می خورد، می گوید: این چیست؟ می گوید: این را آوردم تا شما درباره اش فکر و مطالعه کنید، ببینید دنیا چقدر بی وفاست.

آن چنان نفرتی در دل این دختر به وجود آورد که نه تنها اثر موعظه ای نبخشید، بلکه از آن وقت فکر کرد، گفت: من به عکسش عمل می کنم؛ دنیایی که عاقبتش این است، این چهار روز عمر را اساساً چرا به این اوضاع بگذرانیم؟ به سوی عیاشی کشیده شد.

این هم يك جور موعظه و نصیحت کردن است، و باور کنید که در میان مواعظ و نصایحی که افراد می کنند، امر به معروف ها و نهی از منکرهایی که صورت می گیرد، بسیاری از خود همین ها منکر است. من خودم داستانی دارم:

۳-۵-۴. نگذاشت درس بخوانم

در ایامی که در قم بودیم، تازه این شرکت های مسافربری راه افتاده بود. آمدیم به قصد مشهد سوار شدیم. بعد از مدتی من احساس کردم راننده اتوبوس نسبت به شخص من که معمم هستم، يك حالت بغض و نفرتی دارد. نه من او را می شناختم و نه او مرا می شناخت. ما يك سابقه شخصی نداشتیم. در ورامین که توقف کرد، وقتی خواستم از او بپرسم که چقدر توقف می کنید، با يك خشونت مراد کرد که دیگر تا مشهد جرأت نکنم يك کلمه با او حرف بزنم. پیش خودم توجیهی کردم، گفتم لابد این لااقل

مسلمان نیست، مادی است، یهودی است. پیش خودم قطع کردم که چنین چیزی است. یادم هست آن طرف سمنان که رسیدیم، بعد از ظهر بود، من وقتی رفتم وضو بگیرم تا نماز بخوانم، همین راننده را دیدم که دارد پاهایش را می‌شوید. مراقب او بودم، دیدم بعد که پاهایش را شست وضو گرفت و بعد نماز خواند. حیرت کردم: این که مسلمان و نمازخوان است! ولی رابطه‌اش با من همان بود که بود. شب شد. پشت سر من دو تا دانشجوی تربتی بودند. آن‌ها هم می‌خواستند ایام تعطیلات بروند خراسان (تربت). او برعکس، هرچه که نسبت به من اظهار تنفرو خشونت داشت، نسبت به آن‌ها مهربانی می‌کرد، آن‌ها را دوست داشت. شب که به طور معمول مسافرین می‌خوابند، از یکی از آن‌ها خواهش کرد که بیاید کنارش با هم صحبت کنند تا خوابش نبرد. او هم رفت.

هنگامی که همه خواب بودند، يك وقت من گوش کردم دیدم این راننده دارد سرگذشت خودش را برای آن دانشجوی می‌گوید. من هم به دقت گوش می‌کردم که بشنوم.

اولاً از مردم مشهد گفت که از آن‌های شان که با آخوندها ارتباط دارند بدم می‌آید؛ فقط از آن‌ها که اعیان هستند، در «ارک» هستند خوشم می‌آید. گفت: خلاصه این را بدان که در میان همه فامیل من، تنها کسی که راننده است منم. باقی دیگر دکتر هستند، مهندس هستند، تاجر هستند، افسر هستند. بدبخت فامیل منم. گفت: علتش چیست؟ گفت: من سرگذشتی دارم. پدر من آدم مسلمان و بسیار

متدینی بود. من بچه بودم، مرا به دبستان فرستاد. پیشنماز محله از این مطلب خبردار شد، آمد پیش پدرم گفت: تو بچه‌ات را به مدرسه فرستاده‌ای؟! گفت: بله. گفت: ای وای! مگر نمی‌دانی که اگر بچه‌ات به مدرسه برود لامذهب می‌شود؟ پدر من هم از بس آدم عوامی بود، این حرف را باور کرد. من هم که بچه بودم. پدرم دیگر نگذاشت دنبال درس بروم. مرا دنبال کارهای دیگر فرستاد. يك روز بعد از این که زن و بچه پیدا کردم فهمیدم که در اصل من سواد ندارم.

معمّا برای من حل شد که این آدم، بیچاره خودش مسلمان است ولی خودش را بدبختِ صنف من می‌داند، می‌گوید: این عمامه به سرها هستند که ما را بدبخت کردند.

این يك جور نهی از منکر است، یعنی رماندن، بدبخت کردن مردم و دشمن ساختن مردم با دین و روحانیت. بعد من پیش خود گفتم: خدا پدرش را بیامرزد که فقط با آخوندها دشمن است، با اسلام دشمن نشد؛ باز نمازش را می‌خواند، روزه‌اش را می‌گیرد، به زیارت امام رضا علیه السلام می‌رود. این، به طور غیر مستقیم بر ضرر اسلام عمل کردن است.

۴.۵.۴. دشمن دوست و دوست دشمن

يك داستان دیگر هم برای تان عرض می‌کنم: مرد محترمی از طلبه‌های بسیار فاضل بود. مرد بسیار روشنفکر و متدینی است. اول باری که این آدم کلاهی می‌شود، وقتی که وارد یکی از مجامع می‌شود،

تمام دوستان و رفقاییش او را که می‌بینند شروع می‌کنند به حمله کردن و تحقیر کردن. آن چنان او را ناراحت و عصبانی می‌کنند که با این که طبعاً آدم حلیمی است، برمی‌گردد يك حرف بسیار منطقی به آن‌ها می‌زند. می‌گوید رفقا! من يك حرفی با شما دارم: شما دوست دشمنان تان هستید و دشمن دوستان تان. برای تان توضیح می‌دهم: من فردی هستم مثل شما؛ مثل شما فکر می‌کنم، مثل شما به خدا و قرآن و پیغمبر و ائمه معتقدم، مثل شما درس خوانده‌ام، مثل شما تربیت شده‌ام. من با شما در هزار چیز اشتراك دارم. حد اکثر به قول شما يك گناه مرتکب شده‌ام. اگر این گناه باشد. لباسم را عجالتاً تغییر داده‌ام، رفته‌ام دنبال کاری، کسبی، زندگی‌ای. فرض می‌کنیم این گناه باشد. شما با من آن چنان رفتار می‌کنید که مرا مجبور می‌کنید که با شما قطع رابطه کنم. و يك انسان هم که بی‌ارتباط نمی‌تواند باشد، مجبورم بعد از این با صنف مخالف و دشمن شما دوست باشم چون شما دارید به زور مرا از خودتان طرد می‌کنید. پس به این دلیل، شما دشمن دوست خودتان هستید که من باشم. ولی شما دوست دشمنان تان هستید. بعد مثال می‌زند، می‌گوید: فلان شخص در همه عمرش هیچ وقت اساساً تظاهری هم به اسلام نداشته است، علامتی از اسلام در او نبوده، به قرآن و اسلام اظهار اعتقاد نکرده است، معروف است به این که ظالم و ستمگرو فاسق و شراب‌خوار است. همین آدم که شما از او انتظار ندارید، يك دفعه می‌بینید آمد به زیارت حضرت رضا (ع). همه تان می‌گویید معلوم می‌شود آدم مسلمانی است. این دفعه وقتی او را می‌بینید، با او خوش و بش می‌کنید. یعنی از هزار خصلت او نه‌صد و نود و نه تای آن برضد شما و دین

شماست. چون از او انتظار ندارید، همین قدر که يك زیارت حضرت رضا (ع) آمد می‌گویید نه، معلوم شد مسلمان است. اما در مورد آن کسی که از هزار خصلت، نهصد و نود و نه خصلتش مسلمان است، يك خصلتش به قول شما خلاف است، به خاطر این خصلت می‌گویید این دیگر مسلمان نیست و از حوزه اسلام خارج شد. پس شما دوست دشمنان‌تان هستید یعنی کمک به دشمنان‌تان می‌کنید، و دشمنان‌تان هستند یعنی در واقع دشمن خودتان هستید.

۴.۶. عمل صالح و تقوا، بهترین امر به معروف

شما اگر بخواهید به شکل غیر مستقیم امر به معروف کنید، یکی از راه‌های آن این است که خودتان صالح و باتقوا باشید، خودتان اهل عمل و تقوا باشید. وقتی خودتان این‌طور بودید، مجسمه‌ای خواهید بود از امر به معروف و نهی از منکر. هیچ چیز نمی‌دهد. شما می‌بینید مردم از انبیاء از حکما و فلاسفه آن قدرها پیروی فقط می‌گویند، فقط مکتب دارند، حجره‌اش نشسته است، پی‌درپی می‌دهد. ولی انبیاء و اولیاء تنها

امیرالمؤمنین (ع)
می‌فرماید: هرگز شما
ندیدید که شما را به
چیزی امر کنم مگر
این که قبلاً خودم عمل
کرده‌ام.

بشر را بیشتر از عمل تحت تأثیر قرار و اولیاء، زیاد پیروی می‌کنند ولی نمی‌کنند، چرا؟ برای این که فلاسفه فقط تئوری می‌دهند؛ در گوشه کتاب می‌نویسد و تحویل مردم تئوری و فرضیه ندارند، عمل هم

دارند. آن چه می گویند اول عمل می کنند. حتی این طور نیست که اول بگویند بعد عمل کنند، اول عمل می کنند بعد می گویند. وقتی انسان بعد از آن که خودش عمل کرد، گفت، آن گفته اثرش چندین برابر است.

علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: (و تاریخ هم نشان می دهد که این طور است): هرگز شما ندیدید که شما را به چیزی امر کنم مگر این که قبلاً خودم عمل کرده ام (تا اول عمل نکنم به شما نمی گویم) و من هرگز شما را از چیزی نهی نمی کنم مگر این که قبلاً خودم آن را ترک کرده باشم (چون خودم نمی کنم، شما را نهی می کنم). «**كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ**» مردم را به دین دعوت کنید اما نه با زبان، با غیر زبان دعوت کنید؛ یعنی با عمل خودتان مردم را به اسلام دعوت کنید. انسان وقتی عمل می کند، خود به خود با عمل خود جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد.

فیلسوف معروف معاصر، ژان پل سارتر حرفی دارد. البته حرف او تازگی ندارد ولی تعبیری که می کند تازه است. می گوید: من کاری که می کنم ضمناً جامعه خود را به آن کار ملتزم کرده ام. و راست هم هست. هرکاری که شما بکنید، کار بد یا خوب، جامعه خود را به آن کار ملتزم کرده اید. خواه ناخواه کار شما موجی به وجود می آورد، تعهدی برای جامعه ایجاد می کند، بایدی است برای خود شما و بایدی است برای اجتماع شما؛ یعنی هرکاری ضمناً امر به اجتماع است و این که تو هم چنین کن.

وقتی من کاری می‌کنم، زبان عمل من این است که برادر! تو هم مثل من باش. هرچه هم بگویم مثل من نباش، نمی‌شود. من هرچه به شما بگویم به قول من عمل کن ولی به کردار من کاری نداشته باش، فایده ندارد. شما نمی‌توانید به گفتار من توجه کنید ولی به کردار من توجه نکنید. آنچه در شما التزام و تعهد به وجود می‌آورد، در درجهٔ اول کردار من است، در درجهٔ دوم گفتار من.

هر مصلحی اول باید صالح باشد تا بتواند مصلح باشد. او باید برود به پیش، به دیگران بگوید پشت سر من بیا. خلی فرق است میان کسی که ایستاده و به سربازش فرمان می‌دهد: برو به پیش، من این جا ایستاده‌ام، و کسی که خودش جلو می‌رود و می‌گوید: من رفتم، تو هم پشت سر من بیا.

در مکتب انبیاء و اولیاء این را می‌بینیم. همیشه می‌گویند ما رفتیم، [شما هم بیا. بیا. بیا.] علی علیه‌السلام می‌گوید من اول می‌روم، بعد به مردم می‌گویم پشت سر من بیا. پیغمبر اسلام ﷺ اگر در آنچه که دستور می‌داد اول

هر مصلحی اول
باید صالح باشد
تا بتواند مصلح
باشد. او باید برود
به پیش، به دیگران
بگوید پشت سر من
بیا. خلی فرق
است میان کسی که
ایستاده و به سربازش
فرمان می‌دهد: برو
به پیش، من این جا
ایستاده‌ام، و کسی
که خودش جلو
می‌رود و می‌گوید:
من رفتم، تو هم پشت
سر من بیا.

خود پیشقدم نبود، محال بود دیگران پیروی کنند. اگر می‌گفت نماز و نماز شب، خودش بیش از هر کس دیگر عبادت می‌کرد «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ». (مزمل: ۲۰) اگر می‌گفت انفاق در راه خدا و گذشت و ایثار، اول کسی که ایثار می‌کرد خودش بود، یعنی اول از خود می‌گرفت و به دیگران می‌داد.

اگر می‌گفت جهاد فی سبیل الله، در جنگ‌ها اول خود جلو می‌رفت، عزیزان خود را جلو می‌برد، و قهراً دیگران نیز علاقه‌مند می‌شدند، شیفته می‌شدند، عشق و شور پیدا می‌کردند که این مرد در راه هدف خود عزیزترین عزیزان خود را به کام مرگ می‌فرستد و اول خود مسلح می‌شود و در قلب لشکر دشمن قرار می‌گیرد، خود ضربت می‌خورد، دندان‌اش می‌شکند، پیشانی‌اش می‌شکند؛ آن وقت حقیقت را در وجود چنین شخصیتی می‌دیدند.

برای پیغمبر ﷺ چه کسی عزیزتر از علی ﷺ بود؟ چه کسی عزیزتر از حمزه سید الشهداء بود؟ در جنگ بدر چه کسانی را اول به میدان فرستاد؟ علی ﷺ را فرستاد که داماد و پسر عمویش بود و در واقع به منزله فرزندش بود (چون علی ﷺ از کودکی در خانه پیغمبر ﷺ بزرگ شده بود. پیغمبر پسر نداشت، علی به منزله پسر پیغمبر بود). عمویش حمزه را فرستاد که چقدر او را گرامی می‌داشت. پسر عموی خود، أبو عبیده بن الحارث را فرستاد که چقدر نزد او عزیز بود. حسین بن علی ﷺ چقدر خطابه خواند و چقدر

عمل کرد؟ حجم خطابه‌هایش چقدر کم و حجم اعمال او چقدر زیاد بود! وقتی عمل باشد، گفتن زیاد نمی‌خواهد.

امام حسین علیه السلام در خطابه‌اش فریاد می‌کشد: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَظَّنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا» هرکس آماده است که خون دلش را در راه ما ببخشد، هرکس که تصمیم به لقاء پروردگار گرفته است، چنین کسی با ما کوچ کند (برگردد آن که در هوس کشور آمده است)، آن که از جان گذشته نیست با ما نیاید؛ قافله ما قافله از جان گذشتگان است. در میان از جان گذشتگان، عزیزترین عزیزان حسین بن علی علیه السلام هست. آیا اگر حسین بن علی علیه السلام عزیزانش را در مدینه می‌گذاشت، کسی متعرض آن‌ها می‌شد؟ ابداً. ولی اگر عزیزانش را به صحنه کربلا نمی‌آورد و خودش تنها به شهادت می‌رسید، آیا ارزشی را که امروز پیدا کرده است پیدا می‌کرد؟ ابداً. امام حسین علیه السلام کاری کرد که يك پاکبخته در راه خدا شود، یعنی عمل را به به منتهای اوج خود برساند. دیگر چیزی باقی نگذاشت که در راه خدا نداده باشد. عزیزانش هم افرادی نبودند که حسین علیه السلام آن‌ها را به زور آورده باشد؛ هم عقیده‌ها، هم ایمان‌ها و همفکرهای خودش بودند. اساساً حسین علیه السلام حاضر نبود فردی که کوچک‌ترین نقطه ضعفی در وجودش هست همراه‌شان باشد و برای همین دو سه بار در بین راه غربال کرد. روز اولی که از مکه حرکت می‌کند، اعلام می‌کند که هرکس جانباز نیست نیاید. اما هنوز بعضی خیال می‌کنند

که شاید امام حسین علیه السلام برود کوفه، خبری بشود، آن جا برو و بیایی باشد، آقایی ای باشد، ما عقب نمائیم؛ همراه امام حرکت می کنند. عده ای از اعراب بادیه در بین راه به حسین بن علی علیه السلام ملحق شدند.

امام در بین راه خطبه ای می خواند: *أيتها الناس! هرکس که خیال می کند ما به مقامی نایل می شویم، به جایی می رسیم، بداند که چنین چیزی نیست، برگردد. برمی گردند.*

آخرین غربال را در شب عاشورا کرد ولی در شب عاشورا کسی فاسد از آب درنیامد.

تنها صاحب ناسخ التواریخ این اشتباه تاریخی را کرده و نوشته است: وقتی امام حسین در شب عاشورا برای اصحاب خود صحبت کرد، عده ای از آنان از سیاهی شب استفاده کرده و رفتند. ولی این مطلب را هیچ تاریخی تأیید نمی کند. تنها اشتباه صاحب ناسخ است و غیر از او هیچ کس چنین اشتباهی نکرده است و به طور قطع در شب عاشورا هیچ کدام از اصحاب ابا عبدالله علیه السلام نرفتند و نشان دادند که در میان ما غش دار و آن که نقطه ضعفی داشته باشد وجود ندارد.

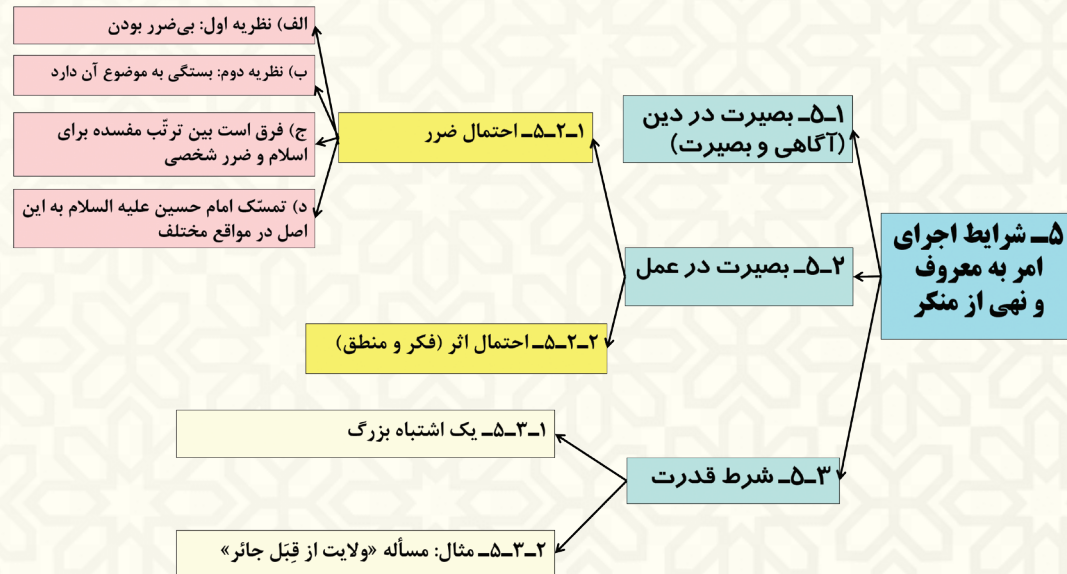
اگر در روز عاشورا یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام حتی بچه ای - ضعف نشان می داد و به لشکر دشمن که قوی تر و نیرومند تر بود ملحق می شد و خودش را از خطر نجات می داد و در پناه آن ها می رفت، برای امام حسین علیه السلام و برای مکتب حسینی نقص بود.

اما برعکس، از دشمن به سوی خود آوردند. دشمنی را که در مأمن و امنیت بود به سوی خود آوردند و در

معرض و کانون خطر قرار دادند، یعنی خودشان آمدند. اما از کانون خطراین‌ها، يك نفر هم به آن مأمن نرفت. اگر حسین بن علی علیه السلام قبلاً آن غربال‌ها و اعلام خطرها را نکرده بود، از این حادثه‌ها خیلی پیش می‌آمد. يك وقت می‌دیدى نیمى از جمعیت رفتند و بعد هم. العیاذ بالله. علیه حسین بن علی علیه السلام تبلیغ می‌کردند.

چون آن کسی که می‌رود، نمی‌گوید من ضعیف‌الایمانم، من می‌ترسیدم، بلکه برای خود توجیهی درست می‌کند، دروغی می‌سازد و ادعا می‌کند که ما اگر تشخیص می‌دادیم راه حق همین است، رضای خدا در این است، این کار را می‌کردیم؛ خیر، ما تشخیص دادیم که حق با این طرف است. قهراً برای خود منطق هم می‌سازد. ولی چنین چیزی نشد، و این یکی از بزرگ‌ترین افتخارات حسین بن علی علیه السلام و مکتب حسینی است.

فهرست مبحث پنجم



۵. شرایط اجرای امر به معروف و نهی از منکر

۵.۱. بصیرت در دین (آگاهی و بصیرت)

یکی از آن‌ها رشد، آگاهی و بصیرت است. حالا که من گفتم امر به معروف و نهی از منکر، لا بد همه ما خیال کردیم که خوب از این جا برویم و امر به معروف و نهی از منکر کنیم. از شما می‌پرسم: در اصل من و شما می‌فهمیم که امر به معروف و نهی از منکر چیست و چگونه باید انجام شود؟ تا حالا که امر به معروف و نهی از منکرهای ما در بوده است، در حول و حوش موی سر در اصل معروف چه می‌شناسیم که چیست؟ ما گاهی معروف‌ها را به جای معروف. بهترین که ما جاهل‌ها چه منکرها که به نام امر به معروف و نهی از منکر به وجود نیامد! آگاهی و بصیرت می‌خواهد، خبرت و خبرویت می‌خواهد؛ دانایی، روانشناسی و جامعه‌شناسی می‌خواهد تا انسان بفهمد که چگونه امر به معروف و نهی از منکر کند، یعنی راه معروف را تشخیص بدهد، ببیند معروف کجاست، منکر را

ائمه دین فرموده‌اند:
«جاهل بهتر است
امر به معروف و
نهی از منکر نکند»

تشخیص بدهد، ریشه منکر را به دست بیاورد، از کجا آن منکر سرچشمه می‌گیرد. و برای همین ائمه دین فرموده‌اند: «جاهل بهتر است امر به معروف و نهی از منکر نکند»، چرا؟ چون جاهل هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، می‌خواهد بهتر کند بدتر می‌کند. و چقدر در این زمینه مثال‌ها زیاد است!

شاید شما بگویید: ما جاهلیم، پس امر به معروف و نهی از منکر از ما ساقط شد! جواب شما را داده‌اند. قرآن می‌فرماید: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (انفال: ۴۲)، «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵). از یکی از معصومین می‌پرسند: بعضی از مردم جاهلند؛ در روز قیامت با این‌ها چگونه عمل می‌شود؟ می‌فرماید: در آن روز عالمی را می‌آورند که عمل نکرده است، می‌گویند چرا عمل نکردی؟ جواب ندارد؛ باید به سرنوشت ننگین و سهمگین خود دچار شود. شخصی را می‌آورند و می‌گویند: تو چرا عمل نکردی؟ می‌گوید: «نمی‌دانستم، نمی‌فهمیدم!» می‌گویند: نمی‌دانم، نمی‌فهمم هم عذر شد؟

در روز قیامت شخصی را می‌آورند و می‌گویند: تو چرا عمل نکردی؟ می‌گوید: «نمی‌دانستم، نمی‌فهمیدم!» می‌گویند: نمی‌دانم، نمی‌فهمم هم عذر شد؟ خدا عقل را برای چه آفریده است؟ برای این‌که بفهمی، موشکافی کنی، بروی کاوش کنی، تحقیق کنی.

خدا عقل را برای چه آفریده است؟ برای این که بفهمی، موشکافی کنی، بروی کاوش کنی، تحقیق کنی. تو باید از آن کسانی باشی که نه تنها اوضاع زمان خودت را درك بکنی، بلکه باید آینده را هم بفهمی و درك بکنی. امیرالمؤمنین فرمود: «وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَجِلَّ بِنَا» مردم ما نادان شده‌اند؛ بلایایی را که به آن‌ها رو می‌آورد، تا رو نیاورده تشخیص نمی‌دهند، پیش‌بینی ندارند.

باید پیش‌بینی کنند. نه تنها باید به اوضاع زمان خودشان آگاه باشند بلکه باید آن چنان جامعه‌شناس باشند که مصائبی را که در آینده می‌خواهد پیش بیاید، تشخیص بدهند و بفهمند که در پنجاه سال بعد چنین خواهد شد. «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُسُودَهُ» (انبیاء: ۵۱)

۵.۲. بصیرت در عمل

۵.۲.۱. احتمال ضرر

در باب امر به معروف و نهی از منکر، این مسأله مطرح است که مرز این کار کجاست؟ بنده و شما که باید امر به معروف و نهی از منکر کنیم، تا کجا باید جلو برویم؟ يك وقت است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم و هیچ‌گونه آسیب و خطری متوجه ما نیست،

اگر نکنیم فقط تبلی کرده‌ایم؛ حقیقت را می‌گوییم بدون این که اگر بگوییم خطری متوجه ما شود، نهی از منکر می‌کنیم بدون این که خطری متوجه مال، آبرو و جان ما شود. تا این جا راهم قبول می‌کنند. اما اگر به این جا رسید که اگر بنا شد من امر به معروف و نهی از منکر بکنم ضرری به مال من می‌رسد، بکنم یا نه؟ اگر امر به معروف و نهی از منکر کنم ضرری به حیثیت و آبروی من می‌رسد، به من فحش می‌دهند، مرا کتک می‌زنند، آبرویم را می‌برند، به من تهمت‌ها می‌زنند، بکنم یا نه؟ اگر امر به معروف و نهی از منکر کنم جانم در خطر قرار می‌گیرد، کشته می‌شوم، بکنم یا نکنم؟ اگر امر به معروف و نهی از منکر کنم علاوه بر خودم جان عزیزانم در خطر است، خاندانم هم به اسارت می‌رود، بکنم یا نکنم؟.

این جا ممکن است کسی بگوید بعضی از علمای اسلام گفته‌اند مرز امر به معروف و نهی از منکر آن جاست که خطری در کار نباشد، ضرری در کار نباشد، به آبرو و به جان و حتی به مالت صدمه‌ای وارد نیاید، به بدنت صدمه‌ای وارد نشود. در واقع ارزش امر به معروف و نهی از منکر را پایین آورده‌اند، گفته‌اند: امر به معروف و نهی از منکر باید کرد اما نه تا آن جا که آبروی تو هم در خطر باشد؛ یعنی اگر پای آبرو و پای امر به معروف و نهی از منکر در میان بود، امر به معروف و نهی از منکر را رها کن، به آبرویت بچسب!.

البته من قبول دارم که آبرو در اسلام محترم است. بدون شك آبرو و بدن مؤمن احترام دارد. شما حق ندارید بدون موجب يك زخم كوچك در بدن تان ایجاد کنید، حق ندارید بدون موجب بریدن خودتان دیه ای وارد کنید، تا چه رسد به این که کاری کنید که جان تان به خطر بیفتد. در این که انسان نباید بدون جهت جان خود را به خطر بیندازد شکی نیست. قرآن می گوید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره: ۱۹۵).

اگر بخواهید از بالای بام، خود را پایین بیندازید و لو تحت فشار قرض قرار گرفته باشید یا در عشق شکست خورده باشید، و لو در حالی باشید که تمام دنیا و ما فی ها برای شما ارزش نداشته باشد، زندگی تاریک باشد، این عمل جایز نیست. درست مثل این است که انسان دیگری را کشته باشید. قرآن کریم صریحاً در باب قتل عمد می گوید:

وقتی دو حرمت با یکدیگر تزاخم و اجتماع پیدا می کنند، لزوماً باید حرمت کوچک تر را فدای حرمت بزرگ تر کنیم.

«فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ» کسی که نفس محترمی را می کشد، اعمّ از این که غیر خودش یا خودش باشد، کیفر او جهنم است «خَالِدًا فِيهَا» (نساء: ۹۳) برای همیشه هم در جهنم باید باقی بماند. کسانی که خیال می کنند اختیار جان خودشان را دارند، اشتباه می کنند. مال انسان محترم است. اما چون مالی که شما دارید تنها مال شما نیست، در درجه اول مال اجتماع و در درجه دوم مال شماست، حق استفاده از آن را دارید ولی حق تضییع، اسراف و تبذیر آن را ندارید. اسلام چنین حق برای شما قائل نیست. مال محترم، بدن محترم، جان

محترم، آبرو محترم. مگر می‌توانید در اجتماع کاری کنید که بی‌جهت آبروی تان برود، بی‌جهت به شما تهمت بزنند «اتَّقُوا مَوَاضِعَ الثُّهْمِ». بحث در این نیست، بحث در این است که امر به معروف و نهی از منکر در برابر این امور محترم چقدر نیرو دارد؟ درجه احترام امر به معروف و نهی از منکر چقدر بالاست که به مصداق گفته پیغمبر اکرم ﷺ «إِذَا اجْتَمَعَتْ حُرْمَتَانِ تَرَكْتَ الصَّغْرَى لِلْكُبْرَى» وقتی دو حرمت با یکدیگر تراحم و اجتماع پیدا می‌کنند، لزوماً باید حرمت کوچک‌تر را فدای حرمت بزرگ‌تر کنیم.

الف) نظریه اول: بی‌ضرر بودن

بعضی از علمای اسلام، و خیلی متأسفم که باید بگویم بعضی از علمای بزرگ شیعه که از آن‌ها چنین انتظاری نمی‌رفت، می‌گویند: مرز امر به معروف و نهی از منکر، بی‌ضرری است نه بی‌مفسده‌ای، ضرری به جان یا مال یا آبرویت نرسد؛ یعنی اگر پای ضرر به این‌ها در میان بود، امر به معروف و نهی از منکر را رها کن! آن، کوچک‌تر از این است که با احترام جان یا آبرو یا بدن برابری کند! ارزش امر به معروف و نهی از منکر را پایین می‌آورند.

ب) نظریه دوم: بستگی به موضوع آن دارد

اما دیگری می‌گوید: نه، ارزش امر به معروف و نهی از منکر بالاتر از این‌هاست، البته با توجه به

موردش. ببین امر به معروف و نهی از منکر را برای چه می خواهی بکنی؟ در چه موضوعی می خواهی امر به معروف و نهی از منکر کنی؟ يك وقت موضوع امر به معروف و نهی از منکر موضوع کوچکی است. به عنوان مثال کسی کوچه را کثیف می کند، پوست خربزه را می اندازد در کوچه، نباید ببیندازد. شما این جا باید نهی از منکر کنید، باید او را ارشاد و هدایت کنید، باید به او بگویید این کار را نکن، درست نیست. حالا اگر شما برای نهی از منکر کردن در چنین مسأله ای، به خاطر پوست خربزه در کوچه انداختن، بدانید او يك فحش ناموسی به شما می دهد، در این صورت این کار آن قدر ارزش ندارد که شما يك فحش ناموسی بشنوید.

يك وقت هم هست که موضوع امر به معروف و نهی از منکر، موضوعی است که اسلام برای آن اهمیتی بالاتر از جان و مال و حیثیت انسان قائل است. می بینید قرآن به خطرافتاده است، تمام دسیسه بازی ها برای این است که با قرآن مبارزه شود، وضعیت در سرحدّ به خطرافتادن قرآن و اصول قرآنی است، در سرحدّ به خطرافتادن عدالت است، که قرآن صریح می گوید هدف انبیاء برقراری عدالت در اجتماع بشری است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵)

(مسأله ظلم و عدالت، اصل و محور زندگی بشریت است. (گفته شده که) پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ».

بنابراین،
امر به معروف
و نهی از منکر
در مسائل
بزرگ مرز
نمی‌شناسد.
هیچ چیزی،
هیچ امر
محترمی
نمی‌تواند با
امر به معروف
و نهی از منکر
برابری کند،
نمی‌تواند
جلویش را
بگیرد.

هیچ اجتماعی نمی‌تواند بر شالودهٔ ظلم و ستم باقی بماند. یا آن‌جا که مسأله‌ای نظیر وحدت اسلامی در خطر است، که اسلام در موضوع وحدت چه اندازه عنایت و حساسیت دارد و به وحدت مسلمین اهمیت می‌دهد، می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳). دست دشمن را می‌بینی، دسیسه دشمن را می‌بینی که دائماً میان مسلمین تفرقه‌اندازی می‌کند؛ آیا در این‌جا می‌گویی امر به معروف نکن، حرف نزن، نهی از منکر نکن، که اگر این را بگویم جانم در خطر است، آبرویم در خطر است، اجتماع نمی‌پسندد، از این مزخرف‌ها؟!.

بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر در مسائل بزرگ مرز نمی‌شناسد. هیچ چیزی، هیچ امر محترمی نمی‌تواند با امر به معروف و نهی از منکر برابری کند، نمی‌تواند جلویش را بگیرد. این اصل دایر مدار این است که موضوع امر به معروف و نهی از منکر چیست. این جاست که می‌بینیم حسین بن علی علیه السلام، ارزش امر به معروف و نهی از منکر را چقدر بالا برد! همان‌طور که اصل امر به معروف و نهی از منکر ارزش نهضت حسینی را - به بیانی که قبلاً عرض کردم - بالا برد، نهضت حسینی نیز ارزش امر به معروف و نهی از منکر را بالا برد چون حسین بن علی علیه السلام فهماند که انسان در راه

امربه معروف و نهی ازمکر به جایی می‌رسد که مال و آبروی خودش را باید فدا کند، ملامت مردم را باید متوجه خودش کند همان‌طور که امام حسین (ع) کرد.

احدی نهضت حسینی را تصویب نمی‌کرد. البته در سطحی که آن‌ها فکر می‌کردند، درست هم فکر می‌کردند ولی در سطحی که حسین بن علی (ع) فکر می‌کرد، ماورای حرف آن‌ها بود. آن‌ها در این سطح فکر می‌کردند که اگر این مسافرت برای به دست گرفتن زعامت است عاقبت خوشی ندارد، و راست هم می‌گفتند. بسیاری از افراد این سخن را می‌گفتند. (امام حسین (ع) در جواب بعضی سکوت می‌کرد. در جواب یکی از آن‌ها فرمود: «مطلبی که تومی‌گویی برخودم نیز پنهان نیست، خودم هم می‌دانم».

أبا عبد الله (ع) در چنین جریانی ثابت کرد که به خاطر امر به معروف و نهی ازمکر، به خاطر این اصل اسلامی می‌توان جان داد، عزیزان داد، مال و ثروت داد، ملامت مردم را خرید و کشید. چه کسی توانسته است در دنیا به اندازه حسین بن علی (ع) به اصل امر به معروف و نهی ازمکر ارزش بدهد؟ معنی نهضت حسینی این است که امر به معروف و نهی ازمکر آن قدر بالاست که تا این حد در راه آن می‌توان فداکاری کرد.

ج) فرق است بین ترتب مفسده برای اسلام و ضرر شخصی

دیگر با نهضت حسینی جایی برای این سخن باقی نمی‌ماند که امر به معروف و نهی ازمکر مرز

می‌شناسد؟ خیر، مرز نمی‌شناسد. بلکه مفسده می‌شناسد؛ یعنی آن‌ها که می‌گویند امر به معروف و نهی از منکر مشروط به عدم مفسده است، درست می‌گویند. اگر هم ضرر را به معنی مفسده می‌گیرند، درست می‌گویند بدین معنی که ممکن است من گاهی امر به معروف و نهی از منکر کنم، بخواهم خدمتی به اسلام کنم، ولی همین امر به معروف و نهی از منکر من مفسده دیگری برای اسلام به وجود آورد نه برای من، مفسده‌ای برای اسلام به وجود آورد که آن مفسده از این خدمتی که من از این راه به اسلام می‌کنم بیشتر است. بسیارند افرادی که نهی از منکر می‌کنند ولی نه تنها نتیجه‌ای نمی‌گیرند، بلکه با نهی از منکرشان آن کسی را که نهی از منکر می‌کنند به کلی از دین بری می‌کنند. من مسأله ترتب مفسده را می‌پذیریم اما مسأله ضرر را، آن هم ضرر شخصی که مرز امر به معروف و نهی از منکر ضرر شخصی است (درباره هر موضوعی می‌خواهد باشد) نمی‌پذیریم، به دلیل این که حسین بن علی علیه السلام نپذیرفت و به دلایل دیگر که فعلاً مجال بحث در آن‌ها نیست.

د) تمسک امام حسین علیه السلام به این اصل در مواقع مختلف

حسین بن علی علیه السلام به این اصل تمسک کرد و اثبات نمود که من به این دلیل قیام کردم یا لا اقل یکی از عوامل و عناصری که مرا به این نهضت وادار کرد همین است. او در زمان معاویه علائم و قرائنی نشان می‌داد که معلوم بود خودش را برای قیام آماده می‌کند. صحابه پیغمبر را در منی جمع کرد و برای آن‌ها

صحبت نمود. آن‌ها را روشن کرد، حقایق را به آن‌ها گفت، مفاسد اوضاع را برای‌شان نمایاند، فرمود: شما هستید که چنین وظیفه‌ای دارید. آن حدیث معروف بسیار مفصل و عالی که در تحف العقول هست، این جریان را و این که حسین بن علی چگونه فکر می‌کرده است، به طور کامل نشان می‌دهد.

امام حسین علیه السلام در اواخر عمر معاویه نامه‌ای به او می‌نویسد و او را زیرگبار ملامت خود قرار می‌دهد و از آن جمله می‌گوید: معاویه بن ابی سفیان! به خدا قسم من از این که الآن با تو نبرد نمی‌کنم، می‌ترسم در بارگاه الهی مقصر باشم. می‌خواهد بگوید خیال نکن اگر حسین امروز ساکت است، در صدد قیام نیست؛ من به دنبال يك فرصت مناسب هستم تا قیام من مؤثر باشد و مرا در راه آن هدفی که برای رسیدن به آن کوشش می‌کنم، يك قدم جلو ببرد. روز اولی که از مکه بیرون می‌آید، در وصیتنامه‌ای که به محمد ابن حنفیه می‌نویسد، به صراحت مطلب را ذکر می‌کند: «أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرَّاً وَلَا بَطِراً وَلَا مُفْسِداً وَلَا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَ أُريدُ أَنْ أُمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».

أبا عبد الله در بین راه، در مواقع متعدد به این اصل تمسک می‌کند، و مخصوصاً در این مواقع اسمی از اصل دعوت و اصل بیعت نمی‌برد. عجیب این است که در بین راه هرچه قضایای وحشتناک‌تر و خبرهای مایوس‌کننده‌تر از کوفه می‌رسید، خطب‌های که حسین می‌خواند از خطبه قبلی داغ‌تر بود. گویا بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم، خطبه معروف را می‌خواند: و می‌فرماید: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقّاً»

آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود؟ آیا نمی بینید قوانین الهی پایمال می شود؟ آیا نمی بینید این همه مفاسد پیدا شده و احدی نهی نمی کند و احدی هم باز نمی گردد؟ در چنین شرایطی، يك نفر مؤمن (نفرمود من که حسین بن علی هستم دستور خصوصی دارم، من چون امام هستم وظیفه ام این است) باید از جان خود بگذرد و لقاء پروردگار را در نظر بگیرد. در چنین شرایطی از جان باید گذشت. یعنی امر به معروف و نهی از منکر این قدر ارزش دارد.

و می فرماید:

«فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» ایها الناس! در چنین شرایطی، در چنین اوضاع و احوالی، من مردن را جز سعادت نمی بینم. من زندگی کردن با ستمگران را مایه ملامت می بینم، روح من روحی نیست که با ستمگر سازش کند.

از همه بالاتر و صریح تر آن وقتی است که دیگر اوضاع صد درصد مایوس کننده است، آن وقتی است که به مرز عراق وارد شده و با لشکر حرّ بن یزید ریاحی مواجه گردیده است. هزار نفر مأمورند که او را تحت الحفظ به کوفه ببرند. در این جا حسین بن علی علیه السلام خطاب به معروفی را که مورخین معتبری امثال طبری نقل کرده اند، ایراد و در آن به سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله می کند، به اصل امر به معروف و نهی از منکر تمسک می کند:

«إِنَّهَا النَّاسُ! مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرَامِ اللَّهِ، نَاصِلًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُسْتَأْثِرًا لِقِيَاءِ اللَّهِ، مُعْتَدِيًا

لِحُدُودِ اللَّهِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ. أَلَا وَانَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ احْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَاسْتَأْثَرُوا فِيَّ اللَّهِ»

يك صغرا و کبرای بسیار کامل می‌چیند. طبق قانون معروف، اول يك کبرای کلی را ذکر می‌کند: **إِيَّهَا النَّاسُ!** پیغمبر فرمود: هرگاه کسی حکومت ظالم و جائری را ببیند که قانون خدا را عوض می‌کند، حلال را حرام و حرام را حلال می‌کند، بیت‌المال مسلمین را به میل شخصی مصرف می‌کند، حدود الهی را برهم می‌زند، خون مردم مسلمان را محترم نمی‌شمارد، و در چنین شرایطی ساکت بنشینند، سزاوار است خدا (حقاً خدا چنین می‌کند، یعنی در علوم الهی ثابت است) چنین ساکتی را به جای چنان جائز و جابری ببرد. بعد صغرای مطلب را ذکر می‌کند: «**إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ...**» این‌ها که امروز حکومت می‌کنند (آل امیّه) همین‌طور هستند. آیا نمی‌بینید حرام‌ها را حلال کردند و حلال‌ها را حرام؟ آیا حدود الهی را به هم نزدند، قانون الهی را عوض نکردند؟ آیا بیت‌المال مسلمین را در اختیار شخصی خودشان قرار ندادند و مانند مال شخصی و برای شخص خودشان مصرف نمی‌کنند؟ بنابراین هرکس که در این شرایط ساکت بماند، مانند آن‌هاست. بعد تطبیق به شخص خود کرد: «**وَإِنَّا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ**» من از تمام افراد دیگر برای این‌که دستور جدّم را عملی کنم، شایسته‌ترم.

وقتی انسان امام حسین علیه السلام را با این صفات و خصایل می‌شناسد، می‌بیند حق است و سزاوار است که

نام او تا ابد زنده بماند، چون امام حسین علیه السلام مال خود نبود، خودش را فدای انسان کرد، فدای اجتماع انسانی کرد، فدای مقدسات بشر کرد، فدای توحید کرد، فدای عدالت کرد، فدای انسانیت کرد. از این جهت، افراد بشر همه او را دوست می دارند. وقتی انسان، دیگری را می بیند که در او هیچ چیزی از خود فردی وجود ندارد و هر چه هست شرافت و انسانیت است، او را با خودش متحد و یکی می بیند.

۲-۵. احتمال اثر (فکر و منطق)

مطلب دیگری که خواستم برای شما عرض کنم این است:

فقهایی ما در باب امر به معروف و نهی از منکر دو مطلب گفته اند که باید آن ها را توضیح دهیم. یکی این است که امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که انسان احتمال اثر بدهد. معنی این جمله چیست؟ امر به معروف و نهی از منکر یک قانون تعبدی مثل نماز یا روزه نیست که البته حکمت و فلسفه و اثری دارد ولی به ما مربوط نیست که ببینیم اگر اثر خودش را می بخشد انجام بدهیم و اگر اثر خودش را نمی بخشد انجام ندهیم. به ما گفته اند شما نماز را به هر حال باید بخوانید. این در اختیار تو نیست.

تو نمی توانی حساب کنی که این نماز اثر دارد یا اثر ندارد. تو باید تحت این قاعده بخوانی. این که این کار به نتیجه می رسد یا نمی رسد، از حوزه منطق بشر خارج است. ولی امر به معروف و نهی از منکر را بشر باید با منطق خودش اداره کند؛ یعنی همیشه در کارها باید روی آن نتیجه ای که باید بر آن مترتب

شود حساب کند. نیرو مصرف می‌کنی، مایه مصرف می‌کنی، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی، ولی حساب کن بین تو در این کار چقدر به نتیجه و هدف می‌رسی. مثل تاجری باش که وقتی سرمایه‌اش را خرج می‌کند، روی حساب (لااقل حساب احتمالات) می‌خواهد سودی که از این کار می‌برد بیش از سرمایه‌ای باشد که مصرف می‌کند، و این بسیار حرف منطق‌ای است. یعنی اگر ما در جایی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم، يك سرمایه مالی یا جانی یا لااقل يك سرمایه وقتی و زمانی مصرف می‌کنیم ولی یقین داریم که کوچک‌ترین اثری نمی‌بخشد یا اثر معکوس می‌بخشد، آیا باز باید انجام بدهیم؟ نه. خیلی حرف منطقی و درستی است. این منطق در مقابل منطق خوارج است. در فقه خوارج، امر به معروف و نهی از منکر يك تعبد محض است؛ یعنی انسان حق ندارد حساب و منطق را در آن وارد کند. او باید کورکورانه و چشم بسته، امر به معروف و نهی از منکر کند و لویقین دارد که در این جا سرمایه را مصرف می‌کند و سودی هم نمی‌برد. می‌گوید به ما مربوط نیست، خدا گفته تو باید به هر حال امر به معروف و نهی از منکر کنی. ائمه ما به ما گفتند این اشتباه است؛ خدا این جور امر به معروف و نهی از منکر را دستور نداده است.

در امر به معروف و نهی از منکر به طور قطع باید حساب، تدبیر، فکر و منطق به کار برده شود. علمایی که در مسائل اجتماعی مطالعه کرده‌اند، گفته‌اند که راز انقراض خوارج همین بود که در امر به معروف و نهی از منکر، منکر منطق بودند. می‌آمد در حضور يك جبار گردنکش در حالی که شمشیرش را کشیده

در امر به معروف و نهی از منکر به طور قطع باید حساب، تدبیر، فکر و منطق به کار برده شود.

بود. یقین داشت که در این جا حرفش کوچک ترین اثری ندارد، ولی می گفت. او هم آن آو را معدوم می کرد. به اصطلاح تاکتیک نداشتند، منطق و حساب در کارشان نبود، بی گدار خودشان را به آب می زدند.

نتیجه، انقراض شان شد. ولی ائمه ما علیهم السلام گفتند این کار غلط است. «تقیّه» هم که شما شنیده اید یعنی به کار بردن تاکتیک در امر به معروف و نهی از منکر؛ از مادّه «وقی» به معنی نگهداری است. یعنی چه؟ یعنی امر به معروف و نهی از منکر مبارزه است. در مبارزه، انسان وسیله دفاعی هم باید به کار ببرد؛ یعنی بزنی ولی کوشش کن نخوری. اما تو می خواهی بگویی بر من جهاد واجب است، ولی چرا سلاح بپوشم، چرا زره بپوشم، مگر اگر کشته بشوم به بهشت نمی روم؟ چرا. پس من همین طور خودم را به قلب لشکر می زنم تا کشته شوم و به بهشت بروم. می گوید این کار را نکن؛ تو داری نیروی اسلام را مصرف می کنی، تو خودت خشتی در بنای اسلام هستی، نیرویی از نیروهای اسلام هستی. برو بزنی ولی کوشش کن تا حد امکان کمتر بخوری. اگر به این خیال بروی، اسلحه نپوشی و به خاطر اسلحه نپوشیدن کشته شوی، نیروی اسلام را هدر داده ای. برو بزنی و تا حد امکان کشته نشو. برو تا حد ممکن طرف را از بین ببر ولی خودت را حفظ کن. این، معنی مطلبی است که آقایان گفته اند و بسیار مسأله منطقی ای است.

۵.۳. شرط قدرت

مطلب دیگری ما در باب امر به معروف و نهی از منکر داریم که این هم در اخبار و روایات ما هست، متن حدیث است که در فقه ما هم آمده است: امر به معروف و نهی از منکر بر کسی واجب است که قدرت داشته باشد، یعنی آدم ناتوان نباید امر به معروف و نهی از منکر کند. این هم وابسته به آن مطلب است؛ یعنی حساب این است که امر به معروف و نهی از منکر برای رسیدن به نتیجه است، برای این است که: نیرو را حفظ کن و نتیجه بگیر، اما آن جا که توانا هستی یعنی نیرویت را از دست می دهی و به نتیجه نمی رسی، نه.

يك فريضه‌ای که در اسلام چنین مقام و ارزشی را دارد، آیا می شود احتمال داد که درباره اش گفته اند اگر يك روزی دیدی اتفاقاً، تصادفاً، يك نیروی، يك قدرتی داری انجام بده و اگر قدرت نداری دیگر تکلیف ساقط است؟ این «تکلیف ساقط است» یعنی اسلام ساقط است، چون امر به معروفی که اسلام برای ما معرفی می کند به منزله پایه خیمه اسلام است. چطور ممکن است که خود اسلام بگوید اگر تصادفاً دیدی می توانی اسلام را نگه داری، نگه دار، اگر تصادفاً دیدی نمی توانی، دیگر نمی خواهد، خیالت راحت باشد؟!

۵.۳.۱. يك اشتباه بزرگ

در این جا يك اشتباه بسیار بزرگ برای بعضی پیدا شده است و آن این که ممکن است کسی بگوید: من که قدرت ندارم فلان کار را انجام بدهم، اسلام هم که گفته اگر قدرت نداری نکن، پس دیگر من خیالم راحت است. دیگری می گوید: اسلام گفته است امر به معروف و نهی از منکر در وقتی است که در آن احتمال نتیجه دادن باشد؛ من احتمال نمی دهم، پس خیالم راحت است. این اشتباه است.

این احتمال غیر از احتمالی است که شما در باب طهارت و نجاست می دهید. من نمی دانم فلان چیز پاك است یا نجس. می گوید آیا احتمال می دهی که پاك است؟ بله، احتمال می دهم. بگو پاك است. معنای آن احتمال همان احتمال ذهنی است؛ یعنی تو در هر جا که شك داری که چیزی پاك است یا نجس [اگر احتمال می دهی که پاك باشد، بگو پاك است]. به عنوان مثال دواپی را که از خارج وارد کرده اند، تو صد درصد یقین نداری که نجس باشد، صدی نود و نه احتمال می دهی که نجس باشد ولی صدی يك هم احتمال می دهی که پاك باشد. همان احتمال ذهنی تو کافی است برای این که بگویی این دوا پاك است. آیا من وظیفه دارم که بروم تحقیق کنم، ببینم آیا پاك است یا نجس؟

ابداً، هیچ وظیفه ای نداری. همان احتمال، یعنی همان حالت ذهنی. مثل علمی که می گویند علم

موضوعی است. احتمال موضوعی است؛ این احتمال برای تو موضوع حکم است. دیگریش از این تو تکلیف نداری.

اما این جا که می‌گویند احتمال، نه معنایش این است که برو در خانه ات بنشین، بعد بگو من احتمال اثر می‌دهم، احتمال اثر نمی‌دهم. این که پاکی و نجسی نیست. در این مورد باید بروی کوشش کنی، حدّا کثر تحقیق را بکنی تا ببینی و بفهمی که آیا به نتیجه می‌رسی یا نمی‌رسی. کسی که بی اطلاع است و دنبال تحقیق هم نمی‌رود تا بفهمد از این امر به معروف و نهی از منکرش به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد، چنین عذری را ندارد. یا آن دیگری می‌گوید: آقا! من که قدرت ندارم. اسلام هم می‌گوید بسیار خوب، ولی برو قدرت را به دست بیاور. این، شرط وجود است نه شرط وجوب؛ یعنی گفته‌اند تا ناتوانی دست به کاری نزن که به نتیجه نمی‌رسی، ولی برو توانایی را به دست آور تا بتوانی به نتیجه برسی. حالا برای تان مثالی ذکر می‌کنم:

۵۳۲. مثال: مسأله «ولایت از قبل جائز»

در فقه مسأله‌ای مطرح است به نام «ولایت از قبل جائز». به خصوص در زمان ائمه این مسأله را زیاد سؤال می‌کردند، می‌گفتند: یا بن رسول الله! این خلفا، خلفای

اسلام
می‌گوید
برو قدرت
را به دست
بیاور. این،
شرط وجود
است نه شرط
وجوب؛ یعنی
گفته‌اند تا
ناتوانی دست
به کاری نزن
که به نتیجه
نمی‌رسی، ولی
برو توانایی را
به دست آور
تا بتوانی به
نتیجه برسی.

جور و ظلم هستند. ما از این‌ها پست دولتی به اصطلاح بگیریم یا نگیریم؟ اسلام دستورش این است که نه، از این‌ها پست نگیرید. ولی بعد می‌فرمود: اگر تواز ناحیه آن‌ها پستی می‌گیری که آن پست وسیله می‌شود که تو بر امر به معروف و نهی از منکر قدرت پیدا کنی، این کار را به طور قطع انجام بده. در کتب فقهی ما این مسأله مطرح است. محقق در شرایع دارد، شهیدین^۱ دارند. منتها بعضی می‌گویند: «اِسْتُحِبَّتْ» و بعضی می‌گویند: «وَجَبَتْ» یعنی می‌گویند این کاری که کمک دادن و اعانت به ظالم است (به عنوان مثال علی بن یقطین می‌خواهد وزیرهارون ظالم ستمگر غاصب بشود) واجب است؛ یعنی این کاری که فی حدّ ذاته حرام است، اگر وسیله‌ای باشد برای این‌که قدرتی به دست آوری که از این قدرت در راه امر به معروف و نهی از منکر استفاده کنی، نه تنها بر تو حرام نیست بلکه واجب است. امام موسی بن جعفر^(ع) راجع به محمد بن اسماعیل بن بزیع و علی بن یقطین، دو نفر از شیعیان که در دستگاه ظلم خلفا بودند ولی در آن دستگاه رفته بودند برای این‌که مقاصد الهی را پیش ببرند، می‌فرماید: شما ستارگان خدا در روی زمین هستید؛ تو رفتی آن‌جا که منفعت پرستی کنی، جاه پرستی کنی، برای این‌که پول به دست آوری، تو رفتی در آن‌جا تا هدف اسلام را پیش ببری. ببینید! کار تحصیل قدرت برای امر به معروف و نهی از منکر تا آن‌جا مهم است، تا آن‌جا واجب است که اسلام

[۱]. شهید اول و شهید ثانی رحمۃ الله علیهما]

می‌گوید يك عمل صد در صد حرام را به خاطر آن می‌توانی مرتکب بشوی. یعنی این عمل که در ذات خود و در صورتی که توفیق برای این بخواهی آن را انجام بدهی که جزء جلال آن دستگاه بشوی و در آن هیچ هدف امر به معروف و نهی از منکر یعنی هدف خدمت به اسلام نداشته باشی حرام است، به منظور خدمت به اسلام که واقعاً به اسلام خدمت کنی، این حرام تبدیل به واجب و به قول بعضی از فقها مثل محقق در شرایع مستحب می‌شود. حداقل حرام تبدیل به مستحب می‌شود. از این جا شما بفهمید که مسأله قدرت این نیست که اگر تصادفاً قدرتی پیدا شد، امر به معروف بکن و اگر تصادفاً قدرتی پیدا نشد، نه.

دلیل دیگر نادرست بودن این حرف که می‌گویند اگر قدرت تصادفاً پیدا شد امر به معروف و نهی از منکر واجب می‌شود، اگر نه، نه، پس تحصیل قدرت واجب نیست، این است که ما باید ببینیم اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر چه ارزشی قائل است. ببینیم با ارزشی که اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر قائل است، در اصل آیا امکان دارد که بگوید این وظیفه را مسلمین هنگامی باید انجام بدهند که اتفاقاً و تصادفاً قدرت داشته باشند ولی اگر قدرت نداشتند، دیگر نه، و هیچ وظیفه‌ای هم ندارند که بروند قدرت را به دست بیاورند تا امر به معروف و نهی از منکر کنند؟^۱

۱. مجموعه آثار آیت الله شهید مطهری؛ ج ۱۷، ص: ۳۰۳ تا ۳۱۰ - حماسه حسینی

حضرت امام خامنه‌ای مدظله العالی:
امر به معروف و نهی از منکر، ضامن بقا و دوام
اسلام است؛ یعنی اگر این واجب نباشد و بدان
عمل نشود، آن روح صحیح اسلامی در جامعه باقی
نخواهند ماند و از بین خواهد رفت، و به تعبیر
دیگر، روح انقلابی اسلام، زایل خواهد شد...
تفسیر سوره برائت



www.serajnet.org



[@serajnet.org](https://www.instagram.com/serajnet.org)



[@serajnet](https://www.facebook.com/serajnet)